



مصطفی «عمرزی»

تأملی بر شخصیت، زنده گانی و کارنامه های شماری از نخبه گان افغان

افغاننامه

Ketabton.com

به نام آفریده کاربی همتا

افغان نامه

(مجموعه ی نوشته ها)

مصطفی عمرزی



انجمن شاعران و نویسندگان افغانستان

۱۳۹۳ شمسی

مشخصات کتاب

نام: افغان نامه

(مجموعه ی نوشته ها)

نویسنده: مصطفی عمرزی

تایپ و تصحیح: م.ع

دیزاین و طراحی جلد: م.ع

شمار صفحات: ۱۳۵

زبان: دری افغانی

نوبت نشر: اول

ناشر: انجمن شاعران و نویسندگان افغانستان

سلسله ی نشر: دور دوم - شماره ی «۵»

تیراژ: ۱۰۰۰ جلد

سال: ۱۳۹۳ شمسی

حقوق نشر برای نویسنده محفوظ اند!

در صفحات این کتاب

صفحه

- ۱- افغان نامه (مقدمه)..... ۱
- ۲- محمد حسين يمين..... ۴
- ۳- محمد اسماعيل يون..... ۱۱
- ۴- فقير فروزی..... ۳۵
- ۵- عبدالحی حبيبي..... ۴۵
- ۶- محمد شريف سعیدی..... ۵۱
- ۷- عبدالرحمن پژواک..... ۵۷
- ۸- محمود جعفری..... ۶۲
- ۹- عبدالقهار عاصی..... ۶۶
- ۱۰- محمد جواد خاوری..... ۷۳
- ۱۱- محمد نادر نعيم..... ۷۸
- ۱۲- رمضان بشردوست..... ۹۰
- ۱۳- محمد حنيف اتمر..... ۹۳
- ۱۴- نجيب الله کابلي..... ۱۰۰
- ۱۵- مينا کشور کمال..... ۱۰۴
- ۱۶- امرالله صالح..... ۱۱۳
- ۱۷- محمد شفيق گل آقا شیرزی..... ۱۱۸
- ۱۸- محمد اشرف غني احمدزی..... ۱۲۷
- ۱۹- مصطفی عمرزی..... ۱۳۰

افغان نامه

(مقدمه)

انسان ها در نوع بشر که در تنوع بحث رنگ وارانگ اند در مسیر حیات «خودمحور» هایی نیز بوده اند که گاه با تعلق خاطر به دیگران، فراموش می کنند طرز زنده گی آنان از اوان تبارز اجتماعی نیز سوژه می سازد. خاطرات، اندیشه ها، سفر ها و نگرش ها همه بر محور انسان ها و حیات پیرامون او شکل می گیرند و به مثابه ی بخش های مهم و بزرگ ادبیات، سیاست و رهبری را ماهیت و درونمایه می بخشند.

زنده گی انسان ها در روایی که این موجود پُر حس را در پیچ و خم تاب می دهد، وقتی ظرفیت های ایجادگر می سازند، دو گونه گی بحثی می شود که حتی در ظاهر، پیچ و خم دارد. نویسنده ی بزرگ روس میخایل شولوخوف (برنده ی جایزه ی ادبیات نوبل)، جالب ترین مقوله های فکری اش را پرداختن به پیچ و خم زنده گی ساده ای می شمرد که ظاهر همسان تمام انسان هاست.

اما انسان های با ظرفیت بیشتر، اندیشمند و متفکر، مقوله های زنده گی را از ظاهر به تنوع می کشانند. نخبه گان یا محور های اجتماعات بشری در تنوع قوم، زبان و اندیشه، اگر با کردار و پندار عظیم، گاه فرامرزی می شوند، در گونه ی عام، گره گشایان دشواری ها و روش های حل معضلاتی بودند که در نوع فرهنگی، زنده گی ما را تفسیر کرده اند.

به گونه ی معمول، هدف از برشمردن نخبه گان، ضمن شرح مقال حیات آنان، بررسی فی نفسه هایی ست که انسان در گیر در نوسان زنده گی در برابر آن دشواری های روانی و مادی که تا پایان هستی ضد و نقیض اند، در جست و جوی آرامش و بیرون رفت دنبال می کند و به نام «تجربه» می کوشد در جایی که اشتباه کرده است اندیشه کند و در جایی که نیاز دارد، بر افزوده های معرفت بیافزاید.

در این مجموعه ی کوچک کوشیده ام دو گونه گی طبیعت و ظرفیت انسان افغان را شرح دهم. شخصیت های این کتاب از بزرگ ترین ها تا جوان ترین ها، کسانی اند که هریک با تعریف مشخص، جایگاه ویژه ی فرهنگی، اجتماعی و تاریخی دارند.

ارائه ی این تخلیقات، به ادامه ی تلاش هایی نیز است که به منظور حرمت و احترام بیشتر، سعی می شود با شمردن صدها اصل پیوند و حب مردم ما، وارد فضایی شویم که در سیاست زده گی های سالیان بحران با هزار حيله و ترفند خواسته اند فاصله میان مردم افغانستان، بیشتر شود.

در واقع سطح پرداخته ها به مسایل منفی، به اندازه ای ست که به جرات می توان گفت در حد تخلیقات درآمده اند. بنابراین، پس از سال ها تنازع و درگیری تحمیلی، بهتر است فرهنگ احترام را با احترام به همدیگر، اما نه فقط از نوع همبتار نیز گسترده سازیم.

من در این نوشته ها کوشیده ام با معرفی و ستایش زحمات چند فرهنگی افغان که شماری هر چند همبتار نیستند، اما در حقیقت وجودی

افغان نامه: نوشته ی مصطفی عمرزی

۳ /

ما به نام «هموطن»، خطوط و موانعی را کنار بزنیم که از رهگذر ایدئالوژی ها، ما را در میان خانه ی ما (افغانستان)، جدا می کنند. پس از سال ها انتقاد که هرگز با تفکیک درست و نادرست، نفس مساله نشد، به هزاران خوبی، رشته، پیوند، شراکت دینی، فرهنگی و زبانی لیک بگوئیم که به باور من، اگر به سطح ناچیزی نیز مجموعه ی فکری، فرهنگی و سیاسی را دچار خیر کنند، تفاهم ما برای حل مشکلات به حد ستایش می رسد.

می خواهم به صراحت بگوئیم با احترام به همدیگر، بدون ملاحظه ی اندیشه، فکر، زبان و قوم، کار فرهنگی در افغانستان را از انحصار احزاب، جریان ها و آزمون شده گان ناکام، به اجتماعات غیر وابسته بکشانیم و از این طریق، نه فقط تعامل فکری در وحدت اندیشه و عمل ایجاد شود، بل از فرهنگ احترام این روش، تقابل ما برای بیان حرف دل، به پیوسته گی های بیشتر برسد. اعتراف می کنم که در موضوع نقد و انتقاد، حتی گزافه گفته ایم و بیشتر از این، به دشمنی جاهلانه می ماند.

مصطفی عمرزی

۱۳۹۳/۱۲/۱۸

کارته ی آریانا- کابل

یمین درس و تدریس

(به احترام پوهاند استاد محمد حسین یمین)

از زمان آموزش در مکتب تا پسین، چه در کتاب ها و چه در صحبت های استادان و بزرگان، از حسرت و اندوهی شنیده و خوانده ایم که برای از دست رفتن بزرگان و اندیشمندان این سرزمین بوده اند. این اندوه و حسرت، زمانی اوج می گرفتند که آگاه می شدیم شاعران، نویسندگان و عاشقان این سرزمین، بدون آن که در زنده گی به اندازه ی شان خویش از سپاس هم میهنان و سرزمین، برخوردار شوند، راهی دیار ابدیت شده اند. اشاره بر این موضوع، همیشه با این مساله همراه می شد که باید با احترام، حق شناسی و برخورد شایسته با قشر فرهنگ دوست و هنرپرور، رفتار شود. این روایت را در مراتب زیاد شنیده ام و حالا نیز از داستان های پُرطرفدار و پُر راوی به شمار می رود که از زبان به اصطلاح «چیزفهمان» بیرون می شوند؛ اما سنت گذشته، همچنان بر روال خود باقی ست. در روز های مشخص و در تواریخ معین، تعدادی باز هم به اصطلاح «دوستانان فرهنگ و ادب» با سوژه های تکراری که همیشه با چاشنی قوم و منطقه و کشاکش های تباری همراه اند و مقاله های سراسر کلیشه و صدای آه و افسوسی که کمتر به یاد می اندازند کمتر از روی دستخط بوده باشند و شماری از جوانک هایی که علاقه مند نمایش اند، روان رفته گان را نه تنها خوش که آزرده اند. در چنین بازار دو رویی و تقلب که حالا فرهنگیان نماینده ی

افغان نامه: نوشته ی مصطفی عمرزی

۵ /

آن اند، بدعتی به کار است تا قبل از پدرود و اندوه پس از رحلت، با سپاس و تقدیر، دل هایی را شاد کنیم که اگر نتوانیم در غم و مصیبت مُعضلات زنده گی شان کاری کنیم، به هنر و دانشی شکرگزار باشیم که در وجود و از وجود بزرگان داشته و داریم. این، منحصر به یک دوره ی تدریس نیست؛ بل دینی ست که تا حیات ما از بزرگان بر ما می ماند.

پس از تاسیس پوهنځی های طب، ساینس، حقوق و علوم سیاسی و ادبیات که هر کدام به نوبت از دهه ی ۲۰ خورشیدی آغاز و الی دهه ی ۵۰ خورشیدی ادامه می یابند، حکومت تصمیم می گیرد تمام این نهاد ها را در چوکات یک اداره ی بزرگ به نام «پوهنتون کابل» تنظیم کند. از این تاریخ که با سال ۱۳۴۳ خورشیدی برابر است، مرکزیتی در پایتخت کشور به میان می آید که در طول نیم قرن در کنار نهاد های فرهنگی و آموزشی، چون وزارت اطلاعات و فرهنگ، انجمن ادبی کابل، پشتو تولنه و سایر نهاد های ممثل، به کانونی برای تجمع اهل دانش و فرهنگ و آموزش مبدل می شود. در پوهنتون کابل طی نیم قرن با فراغت هزاران محصل، کدر هایی نیز پرورش و آموزش می بینند که در سال های پسین، به حیث استاد و آموزگار، جوانان را رهبر می شوند.

گذشته ی پُر شکوه و میراث های گرانبهای تاریخی، این نیاز را به وجود می آوردند تا نهادی شکل گیرد که با محوریت فعالیت های مختلف ادبی و فرهنگی، خاص شود.

پس منظر پوهنځی ادبیات پوهنتون کابل:

در سال ۱۳۲۳ خورشیدی، پوهنځی ادبیات تاسیس می شود و به پاس زحمات و تلاش های بسیار، زنده یاد علامه عبدالحی حبیبی به حیث نخستین رئیس این بخش موظف شده است. از این تاریخ که با اجماع آموزگاران و محصلان رشته ی زبان و ادب توأم است تا امروز، پوهنځی ادبیات «پوهنتون کابل» با استادان، شاعران، نویسندگان و سخنوران بسیار بر رونق فضای جدید فرهنگی می افزاید.

پوهنځی ادبیات، مانند دستوری برای زبان و فرهنگ در رشته های گوناگون زبان های داخلی و خارجی، نسل آگاه و منسجمی را ارائه می کند که همانند ماضی، فقط شاگردان مکاتب سرخانه و مساجد، شاعران و نویسندگان نباشند که هر کدام با ظرفیت و استثنای می توانستند گروه های کوچکی از علاقه مندان به فرهنگ و ادب را پرورش دهند.

با رونق و گسترش فعالیت های رسانه یی، از چند سالی ست با صدا و سیمایی آشنا شده ایم که از سال ها به این سو با آموزش هزاران جوان کوشیده است به گونه ای بر گستره ی فرهنگ بیافزاید. او با سال ها زحمت و تحمل دشواری از پشتیبانان بزرگ میراث های گذشته ی ما به شمار می رود. از زمان آموزش در مکتب تا هنگام آموزش در پوهنتون و حوزه های فرهنگی و آموزشی، سر را برای فرهنگ و ادب

افغان نامه: نوشته ی مصطفی عمرزی

۷ /

سرزمین سپید می کند و قامت اش برای برپایی و استواری فرهنگ، خمیده شده است. این شخصیت گرامی، پوهاند استاد محمد حسین یمین است.

استاد یمین از سال های طولانی ست که در اندیشه و فکر تاریخ، زبان و میراث پُر شکوه گذشته ی سرزمین است. علاقه و محبت او به وطن، باعث می شود در حدود چهار دهه با آفرینش آثار بسیار، آموزش، مسافرت و گفت و گو های بی شمار، دانش ما از زبان دری و تاریخ افغانستان، بیشتر شود.

پوهاند استاد محمد حسین یمین با آن که سال هاست از شگوفایی و یاری عهد جوانی دور می شود، اما با خرد کهولت، هنوز در محضر شایقان می درخشد.

استاد یمین در سال ۱۳۱۵ خورشیدی در ولایت پروان، دیده به جهان گشوده است. او مانند تمام کسانی که به حدود دور از پایتخت تعلق داشتند، آموزش های مکتب را در پروان، تجربه می کند. تعلق خاطر به ادبیات و زبان، او را به سوی پوهنخی ادبیات کابل می کشاند و با خاطر آن، در سال ۱۳۳۹، آموزش های عالی را به پایان می رساند.

اندیشه هایی که استاد یمین را به سوی ادبیات می کشاندند، وادارش می کنند برای گذار چند در لیسۀ ی غازی و دارالمعلمین کابل به آموزگاری بپردازد.

از دهه ی ۲۰ الی دهه ی ۵۰، آرامی و سکونی کشور را در بر می گیرند که به گونه ای جهت رهنمود افکار جمعی برای خیر و رفاه

اجتماعی بودند. هنر، ادبیات و فرهنگ در فضای جدیدی رشد می کنند. در چنین فضایی که با سلطنت مرحوم اعلی حضرت شاه محمد ظاهر (رح) به همراهی، استاد یمین به پوهنځی ادبیات که حالا در مجموعه ای به نام «پوهنتون کابل» مسمی شده، در کنار بزرگان آموزگار، به تشریک دانش می پردازد. این آغاز تا کنون ادامه دارد و استاد یمین در راه آن رو سپید است.

استاد یمین برای آگاهی های بیشتر، تنها در گوشه ای از حوزه ی تمدنی بزرگ و حاکمیت زبان دری نمی ایستد. او با سفر به ایران، اوزبیکستان و هند، آگاهی های بیشتری کسب می کند.

و اما آموزگاری در یک زمان طولانی، استاد را در کرسی های معتبری قرار داده است که هر کدام به گونه ای در راستای اهداف او، اهمیت دارند. این تجربه که به قیمت قامت خمیده، اما روی سپید استاد، «یمین درس و تدریس» می شود، فصل بزرگ و ستودنی زنده گی استاد را می سازد.

استاد در پوهنتون کابل در پُست هایی که می آوریم، برای آگاهی نسل نیازمند، به کرسی هایی نشسته است و در این میان در نهاد های معتبر فرهنگی کشور نیز حضور یافته است.

- آمر پوهنځی های شبانه ی کابل.
- آمر دیپارتمنت زبان و ادبیات دری.
- رییس پوهنځی زبان و ادبیات پوهنتون کابل.
- عضو هیات تحریر مجله ی خراسان از نشرات اکادمی علوم.

- عضو هیات تحریر مجله ی هنر های زیبای پوهنځی هنر های زیبای پوهنتون کابل.
 - عضو هیات تحریر نشریه ی خورشید از نشرات وزارت اطلاعات و فرهنگ.
 - عضو هیات تحریر مجله ی خپلواکی از نشرات مرکز تحقیقات کشور.
 - عضو هیات تحریر مجله ی کتاب از نشرات وزارت اطلاعات و فرهنگ.
 - عضو شورای علمی پوهنتون کابل.
 - عضو شورای ترفیع های علمی و انسجام امور اکادمیک وزارت تحصیلات عالی و مسلکی.
 - عضو پیوسته ی فرهنگستان زبان و ادب فارسی تهران.
 - آمر بخش ادبیات دری پوهنځی ادبیات پوهنتون کابل.
- استاد یمین با سرمایه ی عمر، مایه های بسیار دارد. آفرینش های او در ردیف کتاب، رساله، مقاله و جزوه به عدد ۱۰۰ می رسند و شاید که بیشتر شوند.
- استاد یمین در هشتاد و چهارمین سال زنده گی، هنوز سعی می کند و دوست دارد در محیط پوهنتون که پُر از خاطرات اویند، پذیرای نسل هایی باشد که برای بقای فرهنگ به آموزش رو می آورند؛ ولی شاید کمتر اندیشه کنند که پس از کسب فیض از محضر صاحبان خرد، احترام به آنان، چندان است؟

افغان نامه: نوشته ی مصطفی عمرزی

۱۰ /



فرزانه مرد سیاست و فرهنگ (استاد محمد اسماعیل یون)

در زبان کهن پشتو «رفتار»، «تحرك» و «روش» را معنی «یون» داده اند. در فرهنگ بحران و كشاكش ساليان واپسين افغانستان، واژه ی «یون»، رفتار، تحرك و روشی در برابر كنشی بود كه با كینه توزی، بدخواهی و شیطان صفتی كوشش می كردند با ترسیم خط فاصل از خصومت های عقده یی، تنی چند از پیروان حزب به اصطلاح «ستم ملی»، گروهك های حزبی و ضد اسلامی، افغانستان را كه خانه ی اقوامی به نام ملت افغان بود، میان فرهنگ باخته گان «اوفزاده»، بقایای استعمار انگلیس و سیاه دستاران سیاه دل «ولایت فقیه»، به روبل، كلدار و تومان بفروشنند.

«یون» در كتاب فرهنگ بحران، از سوی كسی و از جانب فردی گنجانیده نشده است. این واژه، پس از تبارز ملی، جایش را در اجتماع باز می كند تا روش، تحرك و رفتاری شود كه مردمان این سرزمین، یادشان نرود: این جا (افغانستان) خانه ی ماست و به نام افغان، حیثیت داریم.

واژه ی «یون» در فرهنگ ساليان دشوار افغانستان، بسیار واضح و درخشان است. این واژه، از رنگ هایی شكل گرفته است كه ریشه در ژرفای دیار كهن و نامور ما دارند. رنگی كه از ماهیت سرزمین،

فرهنگ و مردم، شکل گرفته باشد، تصویر شفاف آن است و این نقش تا زمانی که با اصل اش شناخته می شود، خوانا و پُر معناست. «یون» در معنی دوم، مفهوم و افاده ی آن دانش، ارزش و فرهنگ مردمان افغانستان است که آزاد زیسته اند؛ مرد میدان بوده اند و حرمت قلم، برادری و مادروطن را بسیار خوب می دانند.

«یون» در تیتیر فرعی توضیح می دهد، دفاع می کند و می خواهد بگوید که قوم پشتون افغانستان، همان گونه که از سده هاست، از مردمان اصیل این خطه اند، از مدافعان و آن پیروان راه الهی نیز اند که اسلام نامیده می شود و دوست دارند با عزت و حرمت، مانند گذشته ی تاریخی خویش، سربلند، با وقار و با هوشیاری بر هندسه ی افغانستان، منافع و خواسته های مردم آن که افغان نامیده می شوند، از حیثیت، جغرافیا و اصالت های فرهنگی خویش نگه داری کنند.

شرق افغانستان، نزد مردم ما به «مشرقی» شهره است. باشندگان این سمت، بیشتر در خانوار های پشتون شکل می یابند و نورستانیان و پشه ییان، شمالی ترین سمت این افتیده گی به شمار می روند. پشتون های مشرقی در جامعه ی پشتون ها و در افغانستان، با نام توده های فرهنگدوست و شیفته ی کتاب و قلم، معروف اند. جشن «گل نارنج» که به پخش طراوت پندار های فرهنگیان می پردازد، رسم کهن و سنت نیکویی ست که بر چکاد اهل مشرقی می درخشد.

افغان نامه: نوشته ی مصطفی عمرزی

۱۳ /

خصوصیت جغرافیایی سمت مشرقی، این صوب را از گرما و تازه گی فصلی برخوردار می کند تا در بیشترین ماه های سال سبز و شاداب باشد. ننگرهار همیشه بهار، مُعرف گوشه ای از شادابی و نشاط مشرقی ست.

و اما ولایت لغمان، آن دامنه ای از بهار مشرقی می شود که با رنگ سبز، بر ضمیر و پیکر مردم اش تاثیر می افکند و گاه و ناگاه، رونقی را می آفریند که در فرهنگ، هنر و ادبیات، از خوب ترین ها و بهترین های افغانستان بوده اند.

سال ۱۳۴۶ خورشیدی، مقدمه ی نقش واژه ای را می ریزد که بعد ها، جایش را در فرهنگ واژه گان سیاسی، اجتماعی و فرهنگی افغانستان با معنی و روشی به نام «یون» شکل می دهد.

خانواده ی «محمد خان» در روستای «الینگار» در بستر روشن زنده گی، اسماعیل را با روشنایی فرهنگ و ادب سرزمین روشن می سازند. اسماعیل در مکتب «سلینگار» در روستایش، نخستین محضر دانش رسمی را فرا می گیرد، اما برای خیال های بلند، مصمم می شود روستای زیبا و محاضر روستایی را برای آموزش دانش نو که جز در پایتخت افغانستان، میسر نبود، ترک کند.

لیسه ی «خوشخال» خان برای جبران ظلم و ستمی که بر پشتون های آن سوی خط دیورند رفته بود، کوششی ست تا باشد که جوانان پشتون در میان پندار و کردار نامردانه ی فرزندان انگریز (زاممداران پاکستانی)،

سنت ها، آیین ها، قلم و دانشی را که پدران آنان برای آن ها، شهرت «مردان شمشیر و قلم» یافته بودند، فراموش نکنند.

سال ۱۳۶۶ خورشیدی، اسماعیل جوان را از قید آموزش در مکتب خوشحال خان رهایی می دهد و او با پایان محضر مرشدان مکتب، مرید «مقام دانش» می شود و به سوی پوهنتون کابل با کوله بار آگاهی هایش راه می افتد و با استواری تمام در پوهنخی زبان پشتو، پس از آزمون معرفت و آگاهی، با ادبیات پشتو آرام می گیرد.

محضر پشتو در شکل گیری واژه ی «یون» و «ایسم» آن، نقش موثر دارد و استاد از همین جا در فرهنگ سیاسی، اجتماعی و ادبی افغانستان، جایش را باز می کند.

استاد محمد اسماعیل یون که بعد ها در کارنامه ی سیاسی و اجتماعی اش، فرد غیر قابل انعطاف در برابر جنایتکاران و مسببان اندوه مردم شد، از میان همان اکثریتی ست که از دست رفته ای هرازگاهی خوشی های آنان را با تداعی اندوه می ژداید.

استاد یون، همانند کسانی که در سالیان بحران، روز ها و شب ها را در اندیشه ی سرنوشت عزیزان نگرانی داشتند در سوگ نشسته است. وی در سالیانی که محکم ترین تکیه گاه اش «پدر» نام داشت، او را از دست می دهد. این غم، استاد را در صف کسانی می آورد تا هیچگاه با آن بازیگران سیاسی افغانستان که از هفت ثور ظهور می کنند و با هشت ثور، تحول کرده اند، سرسازگاری نداشته باشد.

استاد «یون» در جریان دهه ی هفتاد با ادارات مجله ی «کابل پوهنتون»، «هیلی» و «شمشاد» در داخل و با هجرت به پاکستان در شهر پشاور، عضو پُرتلاش مجله ی «معارف» می شود. دامنه ی پندار ها و کردار های فرهنگی او هرچند در ویرانه گی پوهنتون کابل، اما قطع نمی شوند.

دهه ی هفتاد خورشیدی، سالیان رنج و محنت مردمان سرزمین ما بود. حاکمیت جابر کمونیستی با سقوطی که در امواج زد و بند های حزبی و تنظیمی صورت گرفت، تلاش زمامداران افغانستان از امیر «عبدالرحمن خان» تا آن زمان را بر باد می دهد و در چهار سال حاکمیت ملا «ربانی»، کشور به ویرانه مبدل می شود.

مردم ما هرگز فراموش نمی کنند حکومت تنظیمی در حالی که از تمام افغانستان، فقط بر قسمت هایی از پایتخت که به حکومت «کوه تلویزیون و خیرخانه» شهرت داشت، تسلط می یابد، زمامداران در عقب دستار ها و ریش های بلند، با حفظ و انحصار قدرت در دست یک قوم و یک تنظیم، زود گذشته ی فداییان به اصطلاح فی سبیل الله را فراموش می کنند. ظهور صفات «پاچا خیل» و «وندباز»، بارز ترین فرهنگی بود که از چهار سال حکومت ملا «ربانی» باقی می ماند.

پایان دهه ی هفتاد، آغاز صحنه های مهم دهه ی هشتاد بود. قوای جهانی با میسر کردن زمینه، متأسفانه راه را برای گروهک ها و افرادی نیز هموار می کنند که با محدوده ی حاکمیت بیش از پنج درصد

(جبهه ی به اصطلاح مقاومت)، هرگز حق نداشتند، حتی کوچک ترین جریان سیاسی افغانستان را نادیده بگیرند.

در دهه ی هشتاد، اخلاص و کوشش استاد «یون» برای پاسداری از ارزش های گرامی افغانی و سرزمینی، حس اعتماد نماینده گان را برمی انگیزد و او با سمت منشی اول، تلاش دیگری را آغاز می کند که حاصل آن، ناکامی کژپنداری ها و بدکرداری های کسانی بود که متاسفانه بسیاری برادران جهادی شمرده می شدند.

استاد «یون» با وقوف بر موضع بدپنداران در لویه جرگه ی اضطراری، همانند سد محکم می کوشد در یک بُرهه ی خیلی حساس و آسیب پذیر، ارزش های اصیل افغانی مخدوش نشوند.

استاد، فقط برای دفاع از ارزش های ملی و کشوری، شهره نیست! حجم آفرینش ها و فعالیت های فکری و نوشتاری او، روایت طولانی ست که نشان می دهد، چه گونه یک افغان متعهد توانسته با پشتکار، مجموعه ی بزرگ آثار را در زبان پشتو بیافریند. حالا که این سطر ها را می نویسم، استاد «یون»، پنجاه سال عمر دارد و حاصل فقط زحمات فرهنگی او، ۵۰ جلد کتاب منتشر شده اند.

برای آشنایی با آثار استاد، فهرست کامل آن ها را با لینک دانلود رایگان، تقدیم می کنم.
اشعار استاد یون:

افغان نامه: نوشته ی مصطفی عمرزی

۱۷ /

۱- متیکور (ناپخته ی سفت).

لینک دانلود:

http://www.afghanpedia.com/projects/libraries/pdfs/get_pdf.jsp?book_id=96qizzkg.pdf

۲- په ارونوکی سندرې (ترانه هایی در آتش).

لینک دانلود:

http://www.afghanpedia.com/projects/libraries/pdfs/get_pdf.jsp?book_id=107dhrerr.pdf

۳- هیلې (آرزو ها): مجموعه ی شعرى مشترك.

لینک دانلود:

http://www.afghanpedia.com/projects/libraries/pdfs/get_pdf.jsp?book_id=103famurn.pdf

۴- د لونو فصل (فصل افشان ها): مجموعه ی شعرى مشترك.

لینک دانلود:

http://www.afghanpedia.com/projects/libraries/pdfs/get_pdf.jsp?book_id=101rlmtwl.pdf

گردآوری ها:

۵- نیمگړې ارمانونه (آرمان های ناتمام): اشعار محمد عالم حیران.

افغان نامه: نوشته ی مصطفی عمرزی

۱۸ /

لینک داندلود:

http://www.afghanpedia.com/projects/libraries/pdfs/get_pdf.jsp?book_id=99lznesh.pdf

۶- د نازو انا یاد (یاد نازو انا): مقالات نشست فرهنگی.

لینک داندلود:

http://www.afghanpedia.com/projects/libraries/pdfs/get_pdf.jsp?book_id=92rjfouc.pdf

۷- د استاد الفت نثري کلیات (کلیات نثر استاد الفت).

لینک داندلود:

http://www.afghanpedia.com/projects/libraries/pdfs/get_pdf.jsp?book_id=42D6C6C82F233B21CBD98BF54C705779

۸- سیندونه هم مري (دریا ها نیز می میرند): اشعار اسحاق ننگیال.

لینک داندلود:

http://www.afghanpedia.com/projects/libraries/pdfs/get_pdf.jsp?book_id=115qvygwz.pdf

۹- د پښتو ادب لرغونې دوره (دوران کهن ادب پښتو): تحقیقات محصلان بخش پښتوی پوهنځی زبان و ادبیات پوهنتون کابل.

لینک داندلود:

افغان نامه: نوشته ی مصطفی عمرزی

۱۹ /

http://www.afghanpedia.com/projects/libraries/pdfs/get_pdf.jsp?book_id=115qtrwdz.pdf

ترجمه ها:

۱۰- د تولنپوهي له نظره په افغانستان کي د واک جوړښتونه (ساختار هاي قدرت در افغانستان از منظر جامعه شناسی): اثر استاد روستار تره کی.

لینک داندلود:

http://www.afghanpedia.com/projects/libraries/pdfs/get_pdf.jsp?book_id=106dofrlq.pdf

۱۱- د افغانستان فرهنگي ميراثونو ته يوه کتنه (نظری بر میراث های فرهنگی افغانستان): اثر زنده یاد نانسی. اچ دویری.

لینک داندلود:

http://www.afghanpedia.com/projects/libraries/pdfs/get_pdf.jsp?book_id=98raqtbi.pdf

۱۲- په افغانستان کي د جگړي جنايتکارانو محاکمه (محکمه ی جنايتکاران جنگی در افغانستان): اثر استاد روستار تره کی.

لینک داندلود:

http://www.afghanpedia.com/projects/libraries/pdfs/get_pdf.jsp?book_id=109iieezt.pdf

افغان نامه: نوشته ی مصطفی عمرزی

۲۰ /

۱۳- فلسفه او فلسفي بهير (سير فلسفی و فلسفه): اثر ناظر حسين افغانيار.

لينک داندلود:

http://www.afghanpedia.com/projects/libraries/pdfs/get_pdf.jsp?book_id=91vpfrub.pdf

سفرنامه ها:

۱۴- د امارتو سفر (سفر امارت).

لينک داندلود:

http://www.afghanpedia.com/projects/libraries/pdfs/get_pdf.jsp?book_id=103cjzahn.pdf

۱۵- که يون دي؟ يون دي! (اگر يون است؟ يون است!).

لينک داندلود:

http://www.afghanpedia.com/projects/libraries/pdfs/get_pdf.jsp?book_id=107mpufzr.pdf

۱۶- د پنتاگون تر څنډو (تا حصار پنتاگون)- به زبان دری، ترجمه شده است.

لينک داندلود:

http://www.afghanpedia.com/projects/libraries/pdfs/get_pdf.jsp?book_id=98kblvvi.pdf

افغان نامه: نوشته ی مصطفی عمرزی

۲۱ /

۱۷- د کریملین په زړه کي (در قلب کرملین)- به زبان دری، ترجمه شده است.

لینک داندلود:

http://www.afghanpedia.com/projects/libraries/pdfs/get_pdf.jsp?book_id=103qzdcvn.pdf

۱۸- د دهلي تخت هیرومه (تخت دهلی را فراموش می کنم)- به زبان دری، ترجمه شده است.

لینک داندلود:

http://www.afghanpedia.com/projects/libraries/pdfs/get_pdf.jsp?book_id=91eqbdgb.pdf

۱۹- د خدای (ج) تر کوره (تا خانه ی خدا (ج)).

لینک داندلود:

http://www.afghanpedia.com/projects/libraries/pdfs/get_pdf.jsp?book_id=106yjtjiq.pdf

۲۰- درې ورځې د افسانو په وطن کې (سه روز در کشور افسانه ها).

لینک داندلود:

http://www.afghanpedia.com/projects/libraries/pdfs/get_pdf.jsp?book_id=107wjtxr.pdf

افغان نامه: نوشته ی مصطفی عمرزی

۲۲ /

تالیفات:

۲۱- د محمد گل خان مومند، اند او ژوند ته یوه لنډه کتنه (نگاه کوتاه بر پندار و زنده گی محمد گل خان مومند).

لینک داندلود:

http://www.afghanpedia.com/projects/libraries/pdfs/get_pdf.jsp?book_id=94onqdmme.pdf

۲۲- استاد زیار د پښتني فرهنگ یو ځلاند ستوري (استاد زیار، ستاره ی درخشان فرهنگ پښتو).

لینک داندلود:

http://www.afghanpedia.com/projects/libraries/pdfs/get_pdf.jsp?book_id=94lzgeie.pdf

۲۳- د کابل پوهنتون د ادبیاتو پوهنځی پښتو کتابښود (رهنمای کتب پښتوي پوهنځی ادبیات پوهنتون کابل).

لینک داندلود:

http://www.afghanpedia.com/projects/libraries/pdfs/get_pdf.jsp?book_id=107klotnr.pdf

۲۴- د افغانستان فرهنگ ته اوبښتي زیانونه (خسارات وارده به فرهنگ افغانستان)- به زبان دری، ترجمه شده است.

لینک داندلود:

افغان نامه: نوشته ی مصطفی عمرزی

۲۳ /

http://www.afghanpedia.com/projects/libraries/pdfs/get_pdf.jsp?book_id=100jdwqbk.pdf

۲۵- د پښتو شعر هندسي جوړښت (ساختار هندسی شعر پښتو)- به زبان دری، ترجمه شده است.

لینک داندلود:

http://www.afghanpedia.com/projects/libraries/pdfs/get_pdf.jsp?book_id=115ilqtaz.pdf

۲۶- له افغانستانه د مسلکي کادرونو د فرار عوامل (انگیزه های فرار نخبه گان حرفه یی از افغانستان)- به زبان دری، ترجمه شده است.

لینک داندلود:

http://www.afghanpedia.com/projects/libraries/pdfs/get_pdf.jsp?book_id=102pgiqkm.pdf

۲۷- پښتو ليکنې سمون (درست نویسی پښتو)- به زبان دری، ترجمه شده است.

لینک داندلود:

http://www.afghanpedia.com/projects/libraries/pdfs/get_pdf.jsp?book_id=95gpclwf.pdf

۲۸- افغاني اوسني رسني (رسانه های کنونی افغانی)- به زبان دری، ترجمه شده است.

افغان نامه: نوشته ی مصطفی عمرزی

۲۴ /

لینک داندلود:

http://www.afghanpedia.com/projects/libraries/pdfs/get_pdf.jsp?book_id=105gsrghp.pdf

۲۹- ادب تاریخ (تاریخ ادب).

لینک داندلود:

http://www.afghanpedia.com/projects/libraries/pdfs/get_pdf.jsp?book_id=91atgevb.pdf

۳۰- کره کتنه (تنقید).

لینک داندلود:

http://www.afghanpedia.com/projects/libraries/pdfs/get_pdf.jsp?book_id=101rtpbxi.pdf

تخلیقات:

۳۱- ساینسي پرمختیاوي (پیشرفت های ساینس).

لینک داندلود:

http://www.afghanpedia.com/projects/libraries/pdfs/get_pdf.jsp?book_id=106meywtq.pdf

۳۲- بیړني لویه جرگه، ولسواکي او زورواکي (لویه جرگه ی اضطراری، مردمسالاری و زورسالاری).

افغان نامه: نوشته ی مصطفی عمرزی

۲۵ /

لینک داندلود:

http://www.afghanpedia.com/projects/libraries/pdfs/get_pdf.jsp?book_id=114fsumzy.pdf

۳۳- اندیال خوشال (خوشحال اندیشمند).

لینک داندلود:

http://www.afghanpedia.com/projects/libraries/pdfs/get_pdf.jsp?book_id=97zocsoh.pdf

۳۴- هیله د خپلو سريزو په لمن کي (آرزو در دامان دیباچه هایش).

لینک داندلود:

http://www.afghanpedia.com/projects/libraries/pdfs/get_pdf.jsp?book_id=110xuninu.pdf

۳۵- کلتوري يون (تحرك فرهنگي).

لینک داندلود:

http://www.afghanpedia.com/projects/libraries/pdfs/get_pdf.jsp?book_id=103sokfsn.pdf

۳۶- فرهنگي فقر (فقر فرهنگي)- به زبان دری، ترجمه شده است.

لینک داندلود:

افغان نامه: نوشته ی مصطفی عمرزی

۲۶ /

http://www.afghanpedia.com/projects/libraries/pdfs/get_pdf.jsp?book_id=103gexton.pdf

۳۷- مرکه او مرکي (مصاحبه و مصاحبه ها).

لینک داندلود:

http://www.afghanpedia.com/projects/libraries/pdfs/get_pdf.jsp?book_id=104ksrhso.pdf

۳۸- خوشال په خپل ايديال (خوشحال در اندیشه اش).

لینک داندلود:

http://www.afghanpedia.com/projects/libraries/pdfs/get_pdf.jsp?book_id=108kqkois.pdf

۳۹- د کتابونو په وړموي (در نسیم کتاب ها).

لینک داندلود:

http://www.afghanpedia.com/projects/libraries/pdfs/get_pdf.jsp?book_id=99mlmuwj.pdf

۴۰- افغانستان په سياسي کبرليج کي (افغانستان در پیچ و خم سیاست)- به زبان دری، ترجمه شده است.

لینک داندلود:

http://www.afghanpedia.com/projects/libraries/pdfs/get_pdf.jsp?book_id=104qyjqno.pdf

افغان نامه: نوشته ی مصطفی عمرزی

۲۷ /

۴۱- که نړیوال ماته و خوري؟ (اگر جهانیان شکست بخورند؟)- به زبان دری، ترجمه شده است.

لینک داندلود:

http://www.afghanpedia.com/projects/libraries/pdfs/get_pdf.jsp?book_id=109kxwect.pdf

۴۲- جنگ او فرهنگ په افغانستان کې (جنگ و فرهنگ در افغانستان).

لینک داندلود:

http://www.afghanpedia.com/projects/libraries/pdfs/get_pdf.jsp?book_id=102nniyym.pdf

۴۳- د سمون په لټه (به منظور اصلاح).

لینک داندلود:

http://www.afghanpedia.com/projects/libraries/pdfs/get_pdf.jsp?book_id=99hulyyj.pdf

۴۴- کتاب الشعر (کتاب شعر).

لینک داندلود:

http://www.afghanpedia.com/projects/libraries/pdfs/get_pdf.jsp?book_id=114cmuvmy.pdf

۴۵- ملی درسونه (درس های ملی).

افغان نامه: نوشته ی مصطفی عمرزی

۲۸ /

لینک داندلود:

http://www.afghanpedia.com/projects/libraries/pdfs/get_pdf.jsp?book_id=113ddqkgx.pdf

۴۶- نجات خلی (منار نجات).

لینک داندلود:

http://www.afghanpedia.com/projects/libraries/pdfs/get_pdf.jsp?book_id=95ibvbbf.pdf

۴۷- د ارگ ناویلې خبرې (ناگفته های ارگ) - به زبان دری، ترجمه شده است.

لینک داندلود:

http://www.afghanpedia.com/projects/libraries/pdfs/get_pdf.jsp?book_id=339142761A6F1EADAC9104B9ACD1A98F

۴۸- ملي هویت، ملي عزت (هویت ملی، عزت ملی).

لینک داندلود:

http://www.afghanpedia.com/projects/libraries/pdfs/get_pdf.jsp?book_id=7E2304370EAC973E80619C5D97302506

۴۹- د زمانې په کړلیچ کې (در پیچ و خم زمانه).

لینک داندلود:

افغان نامه: نوشته ی مصطفی عمرزی

۲۹ /

http://www.afghanpedia.com/projects/libraries/pdfs/get_pdf.jsp?book_id=BA30B8E230FDBD41D63AAB6E13B0FD3E

۵۰- د خادم نړۍ لید (جهان بینی خادم).

لینک داندود:

http://www.afghanpedia.com/projects/libraries/pdfs/get_pdf.jsp?book_id=2E44FA848677FF6F11F6C72DED677A10

عزت نفس و خلق نیکوی استاد یون، به اندازه ای ست که بدون تبعیض و مانند کسی که سال هاست شما را می شناسد، با تازه آشنایان مصافحه می کند. این خصوصیت استاد، برای کسانی که فقط یک بار هم با او مواجه شوند، فراموش نمی شود.

آشنایی با استاد «یون» در کنار آگاهی از دانش زبان و ادبیات، مزایای دیگری نیز دارد. استاد در طول تلاش های فرهنگی و فکری، کسانی را که به او مراجعه کرده اند، در حد توان، با اخلاص کمک کرده است. در بیش از یک دهه ی اخیر عمر رسانه های خصوصی، بُعد دیگر تلاش های استاد «یون» به چشم می آید که مانند گذشته ی کاری- فرهنگی او، قابل تحسین است. استاد با جرات و خرد، هرگز به کوردلانی پشت نکرده است که به هر بهانه ای بر افغانستان می تازند.

در طول حاکمیت «کرزی»، استاد «یون» در هر توطئه و هر بحثی که به گونه ای هدف آن ها زیر پرسش قرار دادن فرهنگ و اصالت های سرزمینی بود، برای پاسخ «برهان قاطع»، کوشیده است.

حضور فعال استاد در اداره ی امور حکومت، پای او را به بحث هایی نیز می کشانند که گروهک های تنظیمی، به ویژه آن دسته هایی که نتوانسته اند از چپاول دارایی های مردم، استفاده کنند، از مجریان آن ها بودند. پاسخ های استاد به این گروه ها به استواری پاسخ هایش برای دسته های بیماران فرهنگ ستیز و قوم پرست کور دل اند.

و اما در ماه میزان سال ۱۳۹۰ خورشیدی، شبکه ای از مجموعه رسانه های ملی، شروع به نشرات کرد که «ژوندون» نام داشت. هنوز از کنجکاوی پیرامون تلویزیون ژوندون، فارغ نشده بودیم که آگاه شدیم، این شبکه ی مجهز و بزرگ، حاصل تلاش های مردی به شمار می رود که او را می شناسیم.

استاد با تلاش های بدون وقفه، با حیثیت و احترامی که آن ها را با سرمایه ی دانش و عمرش به دست آورده است، موفق می شود با کمک مالی در حدود صد تن افغانانی که توان اقتصادی خوب داشتند و شماری در زمره ی شخصیت های سیاسی و تجار ملی شناخته می شوند، بخش دیگر فضایی را پُر کند که در عدم وجود رسانه های واقعی افغانان، فضای آلوده گی صوتی بیگانه و بیگانه پرستان بود.

تلویزیون ژوندون که روزتاروز به تریونی برای جناح های مسلمان و ملی گرای افغان مبدل می شود، شاید بزرگ ترین پروژه ی کاری استاد

یون باشد که برای توجه به ارزش های جامعه ی افغانان شکل گرفت و سنگربندی شد تا در برابر حراجی فروشندگانی که فرزندان نامشروع بحران اند و حتی تاریخ، فرهنگ و هویت را نیز برای فروش گذاشته اند، ارزش های افغانی را پاسداری کند.

با شکل گرفتن شبکه ی جهانی رادیو و تلویزیون «ژوندون» که به گونه ای هسته ای برای فرهنگیان ملی گرای افغان به شمار می رود، پای من نیز به آن جا کشانیده می شود. با شناختی که از پندار ها، نگارش ها و شخصیت استاد محمد اسماعیل یون داشتم، فرصت یافتم مقدار بیشتر برایش و نگرش استاد، واقف شوم. رفت و آمد ها که گاه بر ایستگاه زبان و فرهنگ و در گستره ی ژورنالیسم و ادبیات، ایست می کردند، زمینه ی شناخت و گونه ای از همکاری را فراهم آوردند.

رفت و آمد به ژوندون، از چند بُعد برایم جالب بود: از یک سو، شناخت از آن فرهنگیان افغان که خودشان را وقف ارزش های ملی کرده اند، بیشتر شد و از سوی دیگر، این مجال فراهم آمد تا به نام کسانی که پیوند تباری داریم، مرا با همکاران فرهنگی نیز پیوند دهد.

بحث و گفت و گو با نویسنده ای که صاحب اثر است، به ویژه زمانی مطلوب و مثبت می شود که او را بر محور آثارش دعوت کنید. همان گونه که مراحل شناخت، زود به زود طی می شدند، در هر مرحله آگاهی ام از داشته ها و کارنامه ی فرهنگی استاد، بیشتر می شدند. بالاخره از استاد خواستم چند جلد از آن کتاب هایش را که نخوانده بودم، در اختیارم قرار دهد. زمانی که محتوای آثار استاد را برای

آشکارایی و بحث بیشتر با او شریک می کردم، آگاه شد که رفت و آمدم به شبکه، کاری در حد تفنن و تقاضای معمول (مقرری) نیست و اخذ کتاب ها، بهانه ای برای بازگشت و رسیدن به مطلوب غیر فرهنگی نبود.

در ادامه ی رفت و آمد ها به تلویزیون ژوند، استاد با بزرگواری کلکسیون از کتاب هایش را در اختیارم گذاشت. آگاهی از درونمایه ی این کتاب ها باعث شد برای ترجمه ی دری شماری از آن ها که باید وجود می داشتند، کنجکاو شوم. کنجکاو ی ام را با استاد شریک کردم و دریافتم که به استثنای کتاب «خسارات وارده به فرهنگ افغانستان»، بسیاری از کتاب های او که باید به زبان دری ترجمه می شدند، توفیق ترجمه نیافته اند. این امر مرا متوجه کرد با موضعی که استاد دارد، بهتر است روند ترجمه ی آن آثار او که بیرون از حوزه ی زبان پشتو نیز می توانند بسیار موثر و مفید باشند، آغاز شود. این مساله را با استاد در میان گذاشتم و چون نشانی مشخص نیافتیم، تصمیم گرفتم در یکی از مهمترین فعالیت های فرهنگی ام، خودم دست به کار شوم.

کتاب «تا حصار پنتاگون» را به گونه ی آزمایشی برگردان کردم و پس از آن که از ملاحظه ی استاد گذشت و نگرش مثبت او را در پی آورد، درگیر ماجرای شدم که گرچه بی نهایت اهمیت داشت، اما خیلی دشوار و سنگین بود. استاد، متن ترجمه ام را پسندید و با اصرار من که باید فهرست آن کتاب هایش را در اختیارم قرار دهد که به زبان

دري برگردان شونډ، نام های یازده عنوان از آثارش را در اختیارم گذشت.

از ثور سال ۱۳۹۰ خورشیدی الی سرطان ۱۳۹۱، ده عنوان از آثار استاد یون را به زبان دری ترجمه کردم. این که چنین مامول بزرگ را چه گونه به انتها برده ام، برای خودم نیز بسیار شگفت است. وقتی به کاری که انجام داده ام می اندیشم، فکر می کنم اگر از روز اول حدس می زدم که بار این کار چه قدر است، شاید هرگز جرات نمی کردم آن را بردارم. برای من، به عنوان پشتونی که زبان محاوره ی خانواده، مکتب، پوهنتون، محیط کار و تراوش فکری اش، همه و همه دری است، آسان نبود.

از جمله ی یازده اثری که باید ترجمه می کردم، ده جلد را موفقانه، ولی با خسته گی زیاد به پایان رساندم. بر اثر سنگینی کار و سایر مشاغل، یکی آن ها باقی ماند که با ترجمه ی دری کتاب «ناگفته های ارگ»، در سال ۱۳۹۵، به گونه ای تکمیل می شود.

در جایی نوشته بودم و باز می نویسم:
برای شناخت استاد یون، همین قدر که بدانیم او با مجرمان، نابود کننده گان، فرهنگ ستیزان و وابسته گان خارجی سرسازگاری ندارد، می توان به زودی به نتیجه ی «خوب» دست یافت.

استاد محمد اسماعیل یون، برای اخلاص، کار، جرات و برای دفاع از فرهنگ افغانی و منافع ملی، از احترام ژرف در میان جوانان آگاه،

افغان نامه: نوشته ی مصطفی عمرزی

۳۴ /

روشنفکران واقعی، شخصیت های بزرگ داخلی و خارجی برخوردار
است.



فرزانه مرد سیاست و فرهنگ

(استاد محمد اسماعیل یون)

استاد فقیر فروزی (پژواک کوهسار)

در شمال شرق سرزمین ما در میان کوه ها و کوهپایه هایی با دریای همیشه خروشان و روان که نماد های زیبای زنده گی و حیات اند، جوش و خروشی نهفته است که در هنگامه های طبیعت رنگی دارند و در آرامی و فراخ خاطر جلوه ی دیگر.

پس از دهه ی ۲۰ الی آغاز مصیبت هایی که با ۷ ثور سال ۱۳۵۷ خورشیدی توأم اند، مردم ما روندی از آرامی و آسوده گی را آزمودند که تا اکنون دیگر میسر نشده است. در این گذار، شاهد پدیده های مختلف مادی و معنوی می شویم که به گونه ای در خیزش و پیدایش اندیشه ها و حرکت های بعدی فرهنگی، سیاسی و حزبی، نقش به سزا داشته اند. رشد جریان های فکری و وسعت فعالیت های فرهنگی، باعث شدند پس از سال ها جماد، رونق و شگوفائی، دوباره در پیکره و در حدود کشور رونما شود.

در این جریان، نام هایی چون میر غلام محمد غبار، عبدالحی حبیبی، عبدالرحمن پژواک، خلیل الله خلیلی، ضیاء قاری زاده، احمد علی کهزاد، عبدالغفور برشنا، خال محمد خسته، صوفی عشقوری، فقیر فروزی، قاری عبدالله، عبدالحق بی تاب، گل پاچا الفت، صدیق الله رشتین، عبدالرووف بی نوا، عبدالشکور رشاد و همانند اینان از برجسته گی و شهرت به سزا برخوردار اند و از این میان در گستره ی

افغان نامه: نوشته ی مصطفی عمرزی

۳۶ /

شعر دری، وادی زیبا و با طراوت کجکن (پنجشیر) با نام زنده یاد استاد فقیر فروزی در رده های نخست پیشتازان و پیشگامان قرار می گیرد. و اما کجکن که در درازنای تاریخ با نام های مختلف و دره ی خوش آب و هوا شهره است، از دهه ی ۶۰ به بعد، با طیفی از فرهنگیان، سیاستگران و اهل خدمت، با قدرت تمام به درخشش می پردازد و این فروزنده گی ها را بیشتر از همه، مدیون آن فرزندان است که شماری در وجود مجاهدان و شماری در وجود فروزی ها، فروزنده و تابناک بوده اند.

در دهه ی سی، فامیل استاد فروزی برای زنده گی، شهر کابل را اختیار می کنند. این موضوع باعث می شود ضمن گشودن فصل دیگری در زنده گی استاد فروزی، وی با سوژه ها و نما هایی آشنا شود که برگ های دیگری بر غنای آفریده های او می افزایند.

هجرت فامیل استاد فروزی و اقامت آنان در کابل زیبا، آغازی از فصل سیر و سفری بود که توام با مصروفیت های رسمی، بر شهرت و معرفت استاد افزوده و زمینه ای می شوند برای شناخت و آفرینش آثاری که در ایستگاه های مختلف آن، امروزه یادگار های زیادی از وی داریم.

با توانایی ای که زاده ی قریحه و استعداد خدادادی به شمار می روند، آفرینش های مرحوم فروزی که در مجموع در فصل شعر دری، خلاصه می شوند، از چه سبک و مایه ای بهره برده اند؟

برجسته گی ها و ویژه گی هایی که توانسته اند نام فروزی را فروزنده سازند، در فحوایی نهفته اند که چیزی به نام عصیت نمی پذیرند. رنگ

افغان نامه: نوشته ی مصطفی عمرزی

۳۷ /

و سیمای سرزمین و مردم در آثار استاد فروزی تجلی دارند. حب وطن و محبت به ملت، بیشترین درخشنده گی کارهای آفرینشی استاد فقیر فروزی را می سازند.

استاد فروزی که شاعر گرویده ی روزهای خوش سلطنت است، به یاد آرامی ها و آزادی های قبل از تجاوز شوروی، ۲۶ دلو را ذم می کند. او در بسیاری از سروده هایش، شاعر مایل به وطن و عزت مردم شناخته می شود.

خاطره ی ۲۶ دلو

ز توران زمین لشکر بی کران / همی حمله ور شد به افغان ستان
شتابان و تازان به کردار باد / چو یاجوج و ماجوج یا هم جراد
به هر جا رسید آن گروه دژم / به بی داد افراشت دست ستم
فروید آمد از آن گروه گراز / به یمن و به سیر و نشیب و فراز
همی ظلم و بی داد و غارت گری / خودآرایی و خودگری برتری
اروسی نژادان پتیاره دیو / به جنگ اندر آمد به گردان نیو
بُددی ز احقاب پور پشنگ / گریزان صلح و شتابان جنگ
چو دیدند پیکار افغان سپاه / به روز دغا زمره ی کینه خواه
ز خوف دلیران افغان زمین / فگندند کرچ و کلاه بر زمین
زخود بر بسی آبرو ریختند / ابا سوی آموی بگریختند
تجربه ای که زاده ی مصروفیت ها و تماس های بی شمار شدند، همان
گونه که به فروزنده گی بیشتر می انجامیدند، بر دایره ای با وحدت
فکری و عقیده نیز محاط می شود که امروزه، بیشتر آن قلم به دستان و

فرهنگیان ما را که در گستره ی زبان دری، کار می کنند، متاثر کرده است.

پژوهش در زنده گی استاد فروزی، چنانی که که اشعار وی، ما را برای توجه به داشته های همه گانی سرزمین، رهنمون می شود، نیز حکایت از خدمات صادقانه و بی آلايشانه ای ست که زمانی رُخ در قندهار نامی و حماسه آفرین، زمانی در بدخشان زیبا و زمانی در گوشه ی دیگر دارد. مصروفیت های رسمی استاد فقیر فروزی با تنوع کاری، روند طولانی دارند و این فرهیخته ی پُر تلاش با پشت سر نهادن تجربیات گوناگون و آخرین حد توان، همانند آفریش آثار، به ادای دین می پردازد و مسؤولیت های اجتماعی اش را با کار در داخل کشور نیز به خوبی به انجام می رساند.

خوشبخت اند کسانی که عمر عزیز را با رجحان بر معنویت، به تطهیر جسم و جان می برند. نویسنده گان، شاعران، نقاشان و مجسمه سازان با الهام برای نوع بشر، برای بقای معنویت و انسانیت، مَهر پُر رنگ کوییده اند.

در زنده گی استاد فروزی، تلخی های سیاسی، انگیزه ی آفرینش آثاری می شود که اگر در کنار روایت سیاسی قرائت شوند، ادبیات دری و پشتو، احساس، عاطفه، غم و غصه را در گذشته و حال در این ذهنیت منعکس می کنند که وطن دوستان افغان در زمان سوگ، ماضی را ترسیم کرده اند. در این رسم، آرامش ها و عزتی که مردم و وطن

افغان نامه: نوشته ی مصطفی عمرزی

۳۹ /

صاحب بودند، مصیبت زمان حال را به مصداق «ارزش خوبی، پس از درک بدی ست»، تبارز می دهد.

استاد فروزی، سروده ی معروف دارد که با هجو و نفرین روز های ۷ و ۸ ثور، درک او از تماس با واقعیت ها به حس غم می رسد.

فریاد خدایا

ای وای وطن وای وطن داد خدایا / فریاد خدایا

فریاد که رفته همه برباد خدایا / فریاد خدایا

فریاد که مردم همه آواره شد و خوار

از شومی کردار

از بلخ گزین تا شط بغداد خدایا / فریاد خدایا

از اهل وطن در وطن امروز کسی نیست

فریادرسی نیست

جز چند تن آسیمه و ناشاد خدایا / فریاد خدایا

از هر طرفی آوازه ی جنگ است - شر و شور

از قدرت و از زور

فریاد ز بی دادی جلاد خدایا / فریاد خدایا

ویرانه شد کابل مشکل نشد آسان

در ملک خراسان

جنگ است و تباهی و استبداد خدایا / فریاد خدایا

از هر طرفی امروز گپ و توپ و تفنگ است

تفت آتش جنگ است

ویرانه شود خانه ی زراد خدایا / فریاد خدایا
ما صلح بگویم و پی جنگ روانیم
این راه همه دانیم
صلحی نبند و نیست ز ایجاد خدایا / فریاد خدایا
بگرفت زما خانه و آبادی ما را
آزادی ما را
یک مشت خیانت گر و شیاد خدایا / فریاد خدایا
یک چند شد ملک خرابست و ترابست
کشتی سرآب است
از فتنه و بدخویی اضرار خدایا / فریاد خدایا
بیماری خرچنگ گرفته ست وطن را
جان و سر و تن را
بیمار نزار است بی امداد خدایا / فریاد خدایا
چون طاهر پر کنده ی چنگال عقابیم
در رنج و عذابیم
بندیم و همه در تله ی صیاد خدایا / فریاد خدایا
شد خلق وطن کشته و یا گشته فراری
افتاد به خواری
عروس جدا ماند ز داماد خدایا / فریاد خدایا
فریاد که نی صاحب ریشیم و نه ملبوس
افسوس صد افسوس

مجرم و محبوس نه آزاد خدایا / فریاد خدایا
حیرانی و محض است و جگر خونی بسیار
تکرار به تکرار
چون ما، دیگر این درد میناد خدایا / فریاد خدایا
گیرند همه دارائی ما را به غرامت
بی شرم و ندامت
بی سته و حجت و اسناد خدایا / فریاد خدایا
این همه جمع دژ آهن که در خوی قواد اند
پتیاره نژاد اند
زنهار نبود حق نگر و راد خدایا / فریاد خدایا
گویند گر از جنگ به اصلاح کشد کار
عوض شود بازار
وارونه بگردد دژ پولاد خدایا / فریاد خدایا
انصاف که در وطن ایثار نکردیم
ما کار نکردیم
کردیم همه را غارت و برباد خدایا / فریاد خدایا
یک روز رفیق آمد و یک روز برادر
بد آمد و بدتر
چنگیز رسید از پس شداد خدایا / فریاد خدایا
از کشکش بسیار به جان آمده مردم
مردم شده ره گم

ره گم شده و خوار و برافتاد خدایا / فریاد خدایا
دیروز کسی را که توان لب نان بود
یا فکر جوان بود
امروز ورا نیست ورستاد خدایا / فریاد خدایا
آن را که مونس نبود، او چه تواند
بی چاره بماند
بی زار شده از زن و اولاد خدایا / فریاد خدایا
آن رسم و رواجی که نکو بود ز مردم
کردند همه را گم
نی میله بماند نه اعیاد خدایا / فریاد خدایا
گردید به تاریخ عجم دست درازی
یا شعبده بازی
کردند از مساله واراد خدایا / فریاد خدایا
بدبختی و ناراضی و آدم کشی و جنگ
از مردم الدنگ
در قسمت ما آمده ایذا خدایا / فریاد خدایا
اسلام بگویم و به اسلام ستیزیم
از هم بگریزیم
نبود به وطن عالم فرجاد خدایا / فریاد خدایا
اسباب پریشانی مردم که فزون است
ز اندازه برون است

افغان نامه: نوشته ی مصطفی عمرزی

۴۳ /

ناید به قلم در صف اعداد خدایا / فریاد خدایا
غیر از خبر جنگ و زدن و کشتن بسیار
خودرایی و آزار
ما سوژه نداریم به سرواد خدایا / فریاد خدایا
خیر وطن و قوم فروزی ست ز قانون
نه ز ریختن خون

کس نیست که قانون کند انشاد خدایا / فریاد خدایا
برای هر آغازی، انجामी مقرر شده که کسی را توان دوری از آن
نباشد. استاد فروزی نیز با عمری تلاش که ثمر آن ها نقش دیگر بر
منظر فرهنگ و معنویت است، در کشاکش بحرانی که شاهد تباهی
دیار عزیز بود، در غربت و در سوگ سرزمین ماتم زده اش، به حق می
پیوندد.

پایان وصف استاد را با بیتی از آفریده هایش، به همراه می سازیم! با
هنری که در قالب آن، فرهیخته ی بزرگ کوشید عمری برای احساس
و عطش و حُب وطن به سر آرد.

شب و روز از فراق روی آن جانانه می سوزم
به مثل آتش صحرا کنون در خانه می سوزم
بقیه ی این شعر در آهنگ زیبای شفیق مرید:

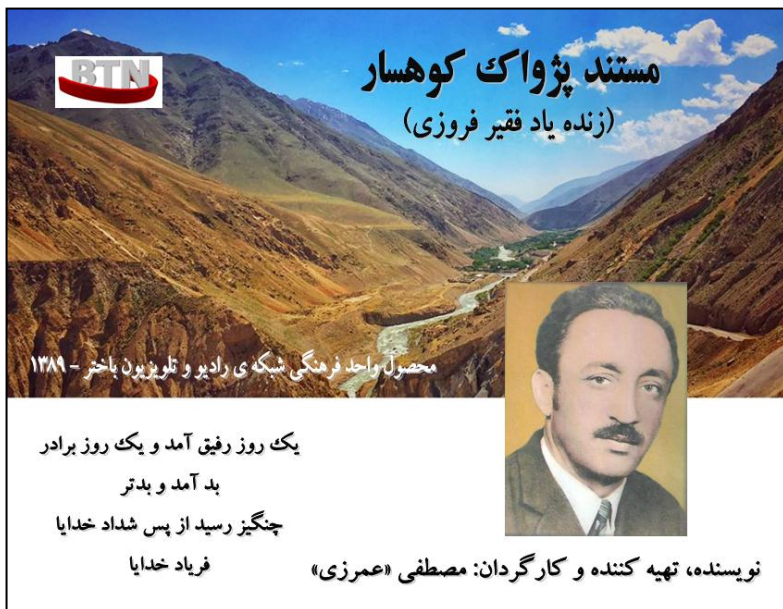
<https://www.youtube.com/watch?v=PQkz7O6iyRI>

یادآوری:

افغان نامه: نوشته ی مصطفی عمرزی

۴۴ /

مستند تلویزیونی «پژواک کوهسار»، اولین ساخته ی رسانه یی-تصویری در مورد استاد فروزی بود. این مستند را زمانی که مسوولیت واحد فرهنگی شبکه ی رادیو و تلویزیون باختر را داشتم، ساخته ام. متنی که در این نوشته خواندید، سناریوی مستند «پژواک کوهسار» است. در همان زمان، لطف هموطنان، این تجربه را حفظ کرد و اکنون بار دیگر و بر اثر لطف آنان، به نشر سپردم.



The image is a composite graphic. The top half shows a wide-angle photograph of a deep, arid mountain valley with a winding river. In the upper left corner of this image is the BTN logo. In the upper right, the title 'مستند پژواک کوهسار' (Document Echo of Kohsar) is written in large, bold Persian script, with '(زننده یاد فقیر فروزی)' (In memory of the poor scholar Frouzi) in smaller text below it. On the right side, there is a portrait of a man with a mustache, identified as Frouzi. Below the landscape photo, on the left, is the text 'محصول واحد فرهنگی شبکه ی رادیو و تلویزیون باختر - ۱۳۸۹'. At the bottom, there is a block of text in Persian: 'یک روز رفیق آمد و یک روز برادر / بد آمد و بدتر / چنگیز رسید از پس شداد خدایا / فریاد خدایا / نویسنده، تهیه کننده و کارگردان: مصطفی «عمرزی»'.

مستند پژواک کوهسار
(زننده یاد فقیر فروزی)

محصول واحد فرهنگی شبکه ی رادیو و تلویزیون باختر - ۱۳۸۹

یک روز رفیق آمد و یک روز برادر
بد آمد و بدتر
چنگیز رسید از پس شداد خدایا
فریاد خدایا
نویسنده، تهیه کننده و کارگردان: مصطفی «عمرزی»

حبیب فرهنگ و تاریخ افغانستان (علامه عبدالحی حبیبی)

نگارش آثار تاریخی، پژوهشی، ادبی، فرهنگی، تعلیق و تحشیه بر متن های کهن زبان های دری و پشتو، ترجمه ی رساله ها و کتاب ها از زبان های اردو، انگلیسی و عربی، آگاهی و آشنائی با نبشته های کهن، شخصیتی را در این سرزمین معرفی می کند که با نام عبدالحی حبیبی، حبیب و دوستدار با اراده، آزاده و اخلاصمند تاریخ و فرهنگ شمرده می شود. زنده یاد استاد عبدالحی حبیبی از شهر ناموران و حماسه سازان بزرگ کشور، قندهار زیباست.

سال ۱۹۱۰ میلادی (سال تولد استاد) برای ما سالی ست فرخنده. از این تاریخ به بعد، شاهد حضور وجودی استیم که با پا گذاشتن به دوران نوجوانی با محبت و عشق تمام، قلم به دست سراغ افتخارات و عظمت گذشته می رود و با عمری اخلاص تلاش می کند رشته های پوسیده، گسسته و از میان رفته را ترمیم، پیوند و از نو ایجاد کند.

ودیعہ ی خدایی باعث شده بود حبیبی پس از ختم صنف پنجم در همان مکتب در ولایت کندهار به حیث آموزگار به تدریس پردازد. او با قدم گذاشتن به سن پانزده، ره پژوهش، ادب و فرهنگ در پیش می گیرد و با نبشتن نخستین کارهایش در نشریه ی «طلوع افغان»، در مسیری قرار گرفته است که در یک آزمون بزرگ و موفق، نتیجه ی آن، گنجینه ی آثار مختلف ادبی، تاریخی و فرهنگی افغانستان به شمار

می رود. او راز های بسیاری از اسرار سر به مُهر گذشته ها را گشوده است.

با هجرت به شهر تاریخی کابل، نمای دیگری در مقابل استاد گشوده می شود. او با توانی که داشت، مسوولیت های مختلفی را بر دوش می گیرد که با کفایت تمام از عهده ی همه برآمده است.

آن چه بر اهمیت کار های استاد حبیبی می افزاید، شیوه های پژوهش و نگارشی هستند که بر اساس آن ها، کار های وی از معیار، غنامندی و دربرگیری شگفتی برخوردار می باشند. این ویژه گی زحمات او باعث شدند شهرت و اهمیت آفریده ها و پژوهش های او، بیرون از مرز های سرمین ما و منطقه، به سطح دنیا مطرح شوند.

بیشترین ی تمرکز، سمت و سوی فعالیت های فرهنگی استاد حبیبی، در کنار آفرینش آثار تاریخی و ترجمه، پژوهش و کنکاش در ادب و فرهنگ دری و پشتو است.

استاد حبیبی با حوصله ی تمام، متن ها و آفریده های گذشته گان را بررسی می کرد. در بخش زبان دری، زحمات وی منجر به معرفی، تحشیه و تعلیق آثار گرانبار زبان دری شد و این سعی بر غنا و رونق ادب دری افزوده است.

زنده یاد استاد حبیبی با رویکرد نو، فصول جدیدی در ادبیات پربار پشتو نیز می گشاید که حاصل آن ها، وضاحت و روشنایی بیشتر بر ابعاد مختلف این فرهنگ اصیل و بومی افغانستان می باشد.

زنده گی ابر مرد تاریخ و فرهنگ کشور، محدود به فعالیت های فرهنگی و ادبی نبودند. با حساسیت ها و درک اوضاع، استاد در بُرهه های مختلف، مجبورت هایی را متحمل می شود که تحت اثر آن ها، هجرت و وکالت را تجربه کرده است.

با حاکمیت رژیم کمونیستی، استاد در انزوا قرار می گیرد، اما کوشش های وی برای تبارز داشته های فرهنگی و میراث های گران قدر گذشته، هرگز کاستی نمی پذیرند.

سال های اخیر زنده گی استاد، همچنانی که با فعالیت های فکری وی همراه اند، رنجوری ناشی از کهولت سن و بیماری قلبی را به همراه دارند. بالاخره این چراغ پُر فروغ و توانا در سال ۱۳۶۳ خورشیدی برای همیشه خاموش می شود.

آن چه بر ناراحتی ها می افزاید، سرنوشت آن فرهنگیان و قلم به داستان سرزمین ماست که با عمری اندیشه و عمل، دیده از جهان می بندند، اما ارزش و اهمیت آنان، فقط پس از مرگ، تداعی می شوند.

استاد مرحوم، زمانی در بستر مرگ می افتد که به جز از همسر و دور از نزدیکان قرار داشت. حکومت وقت، مانع درمان وی در کشور های دیگر می شود.

استاد حبیبی همانند همتایانش بر تدوام داستان غم انگیز حرمان و درد نیز افزوده است. «مردی که به اندازه ی قدش کتاب نوشت»، برحق که اسطوره ی پژوهش، نگارش علمی، زبان، ادبیات و فرهنگ افغانستان است.

کسانی که از انبوه زحمات استاد حبیبی، حظ برده و استفاده کرده اند، می دانند که او با رعایت تمام ابعاد کار فرهنگی، میراثی از خود برجا گذارده است که هرگز کهنه نمی شود.

با سهولت هایی که امروزه در اختیار داریم، زمینه های وسیع کار فرهنگی وجود دارند. با نگرش به انبوه کار منتشر شده ی استاد مرحوم، نمی توان از تعجب خودداری کرد که او در کمتر از یک قرن گذشته، با امکاناتی کار می کرده است که فقط تصور همراهی با حروف چین های مطابع که باید هر برگ از هزاران برگ نوشته های او را جابه جا می کردند، عظمت و بزرگی مردی را نشان می دهد که به راستی یک موهبت الهی بود.

تبصره:

هدف اصلی این نوشتار کوتاه، یادبود مردی ست تا به یاد او، بر کاهلی و درمانده گی های فرهنگی خویش اندیشه کنیم. زنده یاد استاد کاظم آهنگ، کتاب جالبی دارد به نام «حماسه هایی از قهرمانان سیاست و فرهنگ». در این کتاب به شرح زنده گی بزرگانی پرداخته است که در صد سال اخیر، مشهور بودند. فصلی با نام «مردی که به اندازه ی قدش کتاب نوشت»، به زنده گی علامه حبیبی اختصاص یافته است.

در سال ۱۳۸۳، پس از کسب عضویت شورای مرکزی اتحادیه ی ملی ژورنالیستان افغانستان با بزرگان زیادی آشنا شدم. در آن زمان، زنده یاد سرمحقق محمود حبیبی (برادرزاده ی علامه حبیبی)، ریاست افتخاری اتحادیه را برعهده داشتند. من با استاد محمود حبیبی از طریق شوهر

افغان نامه: نوشته ی مصطفی عمرزی

۴۹ /

خاله ام، مرحوم ولی الله خوگيانی (فرزند سناتور محمد امين خوگيانی) قرابت دارم. بر اساس اين خويشي و صميميت، هميشه با خانم شفيقه حبيبي (همسر محمود حبيبي و از گوينده گان با پيشينه ی راديو افغانستان) همکاري می کردم. ايشان مسووليت بخش زنان اتحاديه را داشتند. خانم حبيبي برايم قصه کرده است که به خانه ی علامه حبيبي رفتيم و از او خواستيم دريشی بپوشد و در کنار تمام کتاب ها، جزوه ها، رساله ها و نوشته هايی بایستد که تا آن زمان آفریده بود. استاد چنین می کند و در کنار انبوه کار های فرهنگی اش که روی هم چیده شده بودند، عکس می گیرد. اين تصوير استاد مرحوم، بسيار مشهور است. یادآوری:

از طريق لينک زیر، به وب سایت «علامه حبيبي» برويد. در اين وب سایت، مجموعه ی قابل ملاحظه ی کتب، نوشته ها، عکس ها و کلب های صوتی استاد مرحوم، رایگان در دسترس گذاشته شده اند.

<http://www.alamahabibi.com>

نیک اندیش پرورده ی غربت (محمد شریف سعیدی)

نواندیشی و سنت شکنی، سهم به سزا در هنر و آن آفرینش های ادبیات ما دارند که به خصوص زاده ی تحول، بحران، فضای دیگر و ناشی از آن آشنای بیگانه اند که در همجواری سرزمینی و به نام فرهنگ مشترک، ویژه گی ها می شوند و مرز ها، سیاست ها و دولت ها، مشخصه های دیگر آن ها به شمار رفته اند.

محمد شریف سعیدی، شاعری که در معرفینامه ی زنده گی اش، جایگاه مهاجر، قابل ملاحظه می شود، خودش را معرفی کرده است. ابزار فرهنگی سعیدی شعر، نام دارد و او با وجود معرفت با این هنر، کمال آن را در سالیانی ارائه می کند که از مسیر دانش و تجربه «گذشته» است.

قطار

قطار آمد و با زوزه ای توقف کرد
غروب منتظر و خسته را تعارف کرد
و مرد ساک غمش را گرفت و بالا رفت
سکوت مه زده ای کوپه را تصرف کرد
نشست و پشت سرش را نگاه کرد و نوشت
(جهاد)، (جنگ)، سپس روی واژه ها تف کرد

دو پلک خسته خود بست و مردمش گم شد
هوای دهکده روشن تصوف کرد
به خواب روشن خود رقص کرد با شبلی
و دختری که شراب و عسل تعارف کرد
ز کویه خون سیاهی به راه آهن ریخت
چرا؟ چگونه قطار این چنین تصادف کرد؟

در سروده ی بالا، اندیشه ی شاعر در «اندوه» زنده گی، به بازآفرینی می پردازد و تصور او از مفاهیم فرهنگی، رنج بحران را در کلماتی می شناسد که فقط در یک جامعه ی جنگ زده و سیاست زده، به نوبت تعبیر «بد» می رسند.

ادبیات افغانستان در چهل سال اخیر، به انبوه آن برداشت هایی می رسد که اگر در هنر تخلیق شاعر، شناخته می شود، ذهنیت او از گذشته ی فرهنگی در زمینه ی زمان حال، نمی تواند از حد فاصل تضاد خوب و بد، به راحتی بگذرد. خوبی به مفهوم گذشته های آرام، تعریف شاعر از بدی در حیاتی ست که او را ناگزیر می کند در تجربه ی دوری به مفهوم هجرت، وقتی در میان مردمان آسوده ی کشور های دیگر قرار گیرد، در احساس آسوده گی، اما از این اندوه برکنار نباشد که «مهاجر» است.

صنعت شعر و هنر آن در ادبیات ما، از چنان تجلی و درخششی برخوردار اند که با آفریده های آن ها، نسل اندر نسل، بر خم و پیچ و

باریکی ها اندیشه ها کرده اند و هستی های بسیاری برای معما و راز ها، شادمانی ها و رنج ها را آزموده اند.

شریف سعیدی با اندوخته ی بزرگ دانش، هنوز از کسب آن فارغ نیست. او مانند تمام آنانی که بخشی از عمر شان را برای فعالیت های هنری کنار گذاشته اند، با این مایه و متاثر از اندیشه های پیشینیان، در میدان هنر و ادب ما قرار گرفته است.

برای پرداختن به هر موردی، داشتن انگیزه و هدف، شرط مهم به شمار می رود. شریف سعیدی نیز با این انگیزه ها خواسته است از اندیشه، ترسیم کند.

معیاری بودن و اصولی که بتوانند آفریده های هنری را از وجاهت و شایسته گی بیشتر برخوردار کنند، نکته هایند که شریف سعیدی، مانند شاعران پابند بر آن ها، زمینه ی رشد و غنای آثاری و فرهنگی می داند و تراوش های فکری خودش، الگوی خوب اثبات این مدعاست.

شریف سعیدی اعتقاد دارد، تزئینات و نمای آفرینش های ادبی، اهمیتی ندارند! آن چه اهم بودن و مهم بودن را می رساند، نحوه ی ارائه است که بتواند خواسته ها و اندیشه ها را بازتاب دهد. آقای سعیدی با پذیرش این که بر وسعت فعالیت های ادبی و فرهنگی افزوده شده، ملاحظه نیز دارد.

انگیزه هایی که شریف سعیدی را وامی دارند مجالی بر اندیشه ها و آفرینش های ادبی اش داشته باشند، نسبت بر هر موردی، زیاده تر می توانند از آفریده های خود او، باعث معرفت شوند.

محمد شریف سعیدی در کسوت فرهنگیان جوان و پُرتوان افغان، مقوله های زیادی در ادبیات نو زبان دری دارد. او برای آن که توانسته باشد از مدعای خویش در کار آفرینی های نوین دفاع کند، در این منظر، جایگاه شان به عنوان آفرینشگران نواندیش، بیرون مرزی می شود. آنان از کسب عطیه های بیرون مرزی، مدرک و پاداش می یابند و گرایش ما در عمق توجه بر احساس آنان، تمایل می گیرد.

رنج ریشه

کوهی که داشت زمزمهء سبز بیشه را
شب می سرود عقدهء سرخ همیشه را
ای کوی پلک خفته به خونت شکسته است
آیینہء قبیلهء اندوه پیشه را
می خواستی سپیده بخوانی که شب رسید
محکم گرفت حنجرهء ریشه ریشه را
ای کوه! سنگ ها همه خاموش مانده اند
کس نیست بی تو تا شکند قصر شیشه را
سرشاخه های بالغ این بیشه می کشند
شب در خطوط حافظه ها رنج ریشه را
گفتی که خون سبز درختان در آن بهار

پُر عطر ناب می کند آغوش بیشه را
حالا بین بهار شد، اما نشانده اند
بر قلب بیشه ها تبر و داس و تیشه را

استمرار التهاب اجتماعی در تجربه ی روزگار سیاه، بیش از همه در
خیال و فکر، اگر در این جا (افغانستان باشد)، بیشتر به یاسی می رسد
که شاعران نومید، سروده اند.

سرنوشت ما در تداخل دست بیگانه، به مقدرات عجیبی می ماند. ما تا
سال های دیگر با تحمل بیگانه گان داخلی، از یک نسل به نسل دیگر
می رویم. خارق عادات سیاسی که در ظهور پیامبرگونه ها (قهرمانان)
بشارت می دادند، عملاً به زشتی یا نهادینه گی حضور بیگانه کمک
کرده است.

حس دلهره که در تقصیر زعامت ها به حس دوری مردم از دولت می
رسد در نوع خاص در سالیان اخیر، جدایی فکری از اصلی را هشدار
می دهد که در حس تعدی بیگانه، اما با حس فرار از خود، مساله ی
اندیشه وران این جا را اگر به سوگ می رسند، به اختیار دوری از
واقعیت هایی نیز می کشاند که حس ستیز با خود است.

تجربه ی آفرینش ادبیات، اگر ادبیات نیک اندیشان پرورده ی غربت
باشد، از این الم رنگ می گیرد که در درازنای یک عمر رنج، تاثیر
جنگ و ترادفات آن می توانند به آن تصور ذهنی برسند که امروز،
دیگر خاص مردم نیست.

افغان نامه: نوشته ی مصطفی عمرزی

۵۶ /

آفرینش آثار انتقادی، وقتی با هنر آمیخته می شود، به بیان ناراضانی می
رسد که در شعر «قطار» و «رنج ریشه» با رنگ آمیزی ظرافت و هنر نیز
حقیقت و سند دارد.



ندای افغانان (مرحوم عبدالرحمن پژواک)

در سال ۱۹۶۷ میلادی، سازمان ملل متحد برای کفایت و شایسته گی، ریاست بیست و یکمین اجلاس عمومی این نهاد را به یک افغان، واگذار می کند. این شخص، کسی جز مرحوم عبدالرحمن پژواک نبود. مرد سیاست و فرهنگ که با عمری تلاش و نجابت، با وقار تمام در کرسی یک نهاد معتبر جهانی، قرار می گیرد.

عبدالرحمن پژواک، متولد شهر همیشه بهار ننگرهار است. او از نخستین محصلانی به شمار می رود که در نخستین سالیان تاسیس مکتب طب که بعدها به سطح فاکولته ی طب کشور ارتقا کرد، در برابر استادان، قرار می گیرد. فردی که بعد ها پژواک خواسته ها و آرزوهای مردم شد و با اندیشه های انسان دوستی و خیرخواهی، شهره ی دنیا می شود، در مسیر تحصیلات طبی می کوشد با اختیار طب روانی (فرهنگی)، روح را درمان کند.

مرگ پدر و جور بی بضاعتی، عبدالرحمن را وامی دارند با توانایی که در زبان انگلیسی داشت با ترجمه، امرار معاش کند، اما از همین زمان، رو به فرهنگ آورده است.

استاد پژواک با تاسیس ریاست مستقل مطبوعات و کار در این ریاست، به زودی توانایی های خویش را به نمایش می گذارد. از این تاریخ به

بعد، او در مسیری قرار می گیرد که در امتداد آن، فعالیت های بزرگی نهفته بودند.

مرحوم پژواک به حیث سفیر و مجری بسیاری از سفرها و وظایف بیرونی در کشور و در جهان، شناخته می شود. چهارده سال خدمات وی به صفت نماینده ی دائمی افغانستان در سازمان ملل متحد، او را به یک شخصیت جهانی مبدل می کند که در کنار انجام فعالیت های کشوری، در بسیار از ماموریت های بین المللی، به حیث مسؤول نیز اشتراک کرده است.

جست و جو در فعالیت های رسمی استاد پژواک با گونه گونی بسیاری به همراه است. این سعی نشان می دهد که این مرد فعال، چه گونه در یک مسیر طولانی، دست آورد های پُر اهمیتی در سیاست و فرهنگ کشور، داشته است.

با کودتای شوم هفت ثور، همان گونه که همه ی دار و ندار مادی و فرهنگی با تغییرات بی رویه و بی جا، بی مقدار می شوند، میهن ما از وجود آن فرزندان خویش نیز محروم می شود که با خلوص نیت، برای رفاه مردم و کشور می کوشیدند.

استاد پژواک مانند صدها هموطن مسلمان و آزاده ی ما که موفق به کنار رفتن از رژیم کمونیستی شده بودند، شماری در قطار مجاهدان حماسه ساز و شمار دیگر با آرایش فرهنگی در برابر شیطان سرخ، قرار می گیرند.

مرحوم پژواک با بیماری به شهر لندن می رود و با بازگشت، «انجمن حقوق بشر» را تاسیس می کند که به صورت مخفی، برای آرمان های افغانستان آزاد، فعالیت می کرد. این کوشش ها با رد پیشنهاد ببرک کارمل برای اشتراک در جبهه ی نام نهاد «پدر وطن»، سفر هجرت را برای استاد به ارمغان می آورد. او در کنار سفر به دهلی برای مداوا با بازگشت به پاکستان، فعالیت های گسترده ای را میان هموطنان آغاز می کند. این فعالیت ها با چنان حُب و تندوسی انجام می شوند که حکومت پاکستان را مجبور می کنند استاد را با نام «شخص نامطلوب»، برای خروج از پاکستان، هشدار دهد.

استاد با پناهنده گی در دفتر سازمان ملل در پاکستان، اجازه ی پناهنده گی در آمریکا می یابد. او در آن جا با پی گیری فعالیت هایش بر طرح صلح ژنو که در آن، به مجاهدان افغان، اجازه ی حضور داده نشده بود، اعتراض می کند.

زنده یاد استاد پژواک در تمام مدت هجرت، لحظه ای در برابر منافع ملی، اتحاد مجاهدان و آرمان های مردمی تغافل نکرد. الی سال ۱۳۷۴ خورشیدی که به عمر ۷۶ ساله گی وفات می یابد، از غم و اندیشه ی کشور، غافل نبود.

حاصل آفرینش های ادبی و فرهنگی استاد که فرصت پرداختن به مقال ادبیات و فرهنگ اند، و یژه گی های خود را دارند. او، نویسنده و شاعر خوبی در زبان های دری و پشتو به شمار می رود.

آثار مرحوم پژواک، بیشتر بر اثر سعی دوستانی منتشر و معرفی شده اند که در کنار او، از نزدیک می شناختند. مشاغل بی شمار سیاسی و اجتماعی، تخلیقات مرحوم پژواک را دور از مدیریت او نشان می دهند. عبدالرحمن پژواک در حلقه ی فرهنگیان نامی، برای سرزمین و مادر وطن، کوشش ها و کشش های زیادی دارد. اندیشه های او، سرشار از اخلاص برای سرزمین و پیام دهنده ی زنده گی و آزاده گی اند؛ همان گونه که در کردار نیز از این عناصر، بهره ی بسیار داشت.

زنده یاد استاد پژواک در حالی که شاهد شعارهای برعکس کمونیستان بود که چه گونه در عوض خانه، لباس و نان، مردم را بی خانه، برهنه و گرسنه کردند تا در گستره ی میلیونی، آواره ی سرزمین های بیگانه شوند، فقیرانه به کام مرگ رفت.

استاد حبیب الله رفیع در مصاحبه ای با من، خاطره ی جالبی از زنده گی دشوار مرحوم پژواک نقل کرد که با کمک مالی برادرش، جریان داشت.

در روز الم انگیز عاشورای سال ۱۳۷۴ خورشیدی، مثل این که عاشورای فرهنگ و سیاست باشد، استاد عبدالرحمن پژواک با مرگش از پایان پژواکی حکایت می کند که دیگر رو نخواهد داد.

یادواره ی بزرگانی همانند مرحوم پژواک، بیشتر با این اهمیت به همراه است که طیف آنان، مجریان دورانی بودند که در سلطنت اعلی حضرت شاه محمد ظاهر (رح) و ریاست جمهوری شهید محمد داوود، در ابراز وجود افغانستان نوین و مطرح در جهان، کوشیده اند، اما با

افغان نامه: نوشته ی مصطفی عمرزی

۶۱ /

حدوث کودتای ننگین ثور، نه فقط از فرصت های بیشتر ساماندهی کشور محروم می شوند، بل از نخستین طیف دوره های حذف، ترور و مهاجر افغان به شمار می روند که پس از هفت ثور، باور های ملی و میهنی آنان، بازخوانی نشد.

تجربیات مهم فرهنگی، اجتماعی و سیاسی پژواک ها، در همه ی روزگاری که مقدر شده بود در سرنوشت ما بیگانه بنویسد، از تداوم ندای واقعی افغانان باز می ماند. این صدا در عقب طبل جنگ، یک نسل اولاد افغان را از گذشته ای محروم می کند که در زمینه ی منطقی و تاریخی آن، از تجارب دولت داری مرحوم امیر شیرعلی خان خان تا پایان ریاست جمهوری شهید محمد داوود، به پهنای بیش از یک قرن، تحلیل خواسته ها براساس منافع مردم و مملکت بود.

یادواره ی بزرگانی که مخلص ملت اند، سعی منطقی ست تا با وصل رشته های عمداً بُریده شده، شعور جمعی برای حذر از بیگانه، مردم را به حال خودشان بازگرداند. جامعه ی بحرانی ما که روی تحمیل ایده های وارده، مردم را دشمن می کند، به ندای پژواک ها، بسیار نیازمند است.



در خور ستایش (استاد محمود جعفری)

در آن سرزمین ها و در میان آن ملت هایی که فرهنگ بارور می شود، محال است به ثمر نرسد؛ اما ملاحظه ای در کار است که اگر تغافل، حایل شود، آن چه از عرصه ی فرهنگ، جوهر است، به اصلی می ماند که در طبیعت، گنجینه های مکتوم باشند.

در میان فرهنگیان و فرهنگدوستان سرزمین ما، دمی با نقش استاد محمود جعفری از اندیشه و پندار در منظر شناخت و معرفت، وارد می شویم.

استاد محمود جعفری از غزنی می آید. او، ره ایران گرفته است و با کسب معرفت از فهم فرهنگ همسایه، به میهن برمی گردد. وی از سر فرهنگ با سری در کار فرهنگی در صف کسانی قرار دارد که در زمینه ی بسط مفاهیم فرهنگی و زبان دری، خیال شان از چرخ قلم در تصویر واژه ها، به چند جلد کتاب بسیار مهم می رسد. استاد محمود جعفری در دو گونه ی نظم و نثر، قلم می زند، اما نثر را ترجیح داده است.

بحران متداوم که سرزمین ما را در احاطه ی خود، به هاله می کشد، در آدرس این مملکت، اگر در ادبیات شناخته می شود، در اندوه طیفی شناخته تر است که در دشواری های زنده گی، ناگزیر در آفرینش امتیاز آفرینشگر، به فرهنگی می رسند که از مسیر تخیل شاعر، اجتماعی

افغان نامه: نوشته ی مصطفی عمرزی

۶۳ /

می شود و در بسط این فرهنگ، به اندیشه ای می ماند که اگر موثر بود، در این مکتب، «ایسم» معنوی، حدی ست که در حدود آن، برخورد اخلاقی با مردم، واقعیت انسانی برای درک مُعضل می شود. استاد جعفری:

وقتی روزنامه های جهان را می خوانم
خبر عجیبی شانه هایم را تکان می دهد
دیگر هیچ ماهی به رودخانه نخواهد ریخت
غم، تنها اقیانوسی است که جهانی می شود
در فضای جدیدی که پس از حاکمیت تنازع (درگیری تنظیم ها) به
وجود می آید، در کنار فعالیت های گسترده ی رسانه یی و نشراتی،
امیدها برای رونق و جهش بی سابقه ی تحرکات فرهنگی - ادبی بیشتر
می شوند. بنابراین موضوع معیار و اصل، اهم شده است.
باوجود رو آوردن چشمگیر جوانان به ادبیات و پرداختن به مقال نوشتن،
کلیت مجموعه ی در کار نوشتن در افغانستان، زیر فشار تحمیلات
سیاسی یا پراکنده گی حوزه یی، به کلیتی که به محور فکری موثر
مبدل شود، نمی رسد.
استاد محمود جعفری با آوردن این نکته، از چالشی سخن گفته است
که از کمینگاه مُعضل ها در کمین است و انبوه درگیری های همگون،
باعث خلق آفریده ها و سوژه ها می شوند. به تاکید استاد جعفری، یک
نواختی آن ها، وضاحت تمام دارد.

حلقه های زیاد جوانان فرهنگی و فرهنگ دوست با کوشش های فردی و گروهی توانسته اند به کثرت و گوناگونی فعالیت های نشراتی بیافزایند، اما اگر این کوشش ها از وجود رهنمود به دور بمانند، در شرایط حساس و آسیب پذیر فعلی هماهنگ نشوند و متاثر از جریان های سیاسی، قومی و زبانی، با خودباوری به دور از آزمون های پذیرفته شده و دارای وزن، کنار بمانند، هرچند در کثرت، اما سوزنی در انبار گاه خواهند بود؛ اما این لحاظ، در برجسته گی کار فرهنگیان نوآور و باورمند بر تازه گی ها، در ردیف جعفری ها، به نشانی های دیگری نیز می رسد که امتیاز ما در جامعه ی فرهنگی افغانان است.

کردار و پندار ادبی و فرهنگی کسانی همانند استاد محمود جعفری در خور ستایش اند! اما زمانی از اهمیت بیشتر به «خورد اجتماعی» می رسند که در فرهنگ احترام و حرمت «درخور عمل» شوند. بنابراین در این سنت، به معنی ابزار موثر برای رفع آلام، ماهیت کار مدنی را ارزشمند خواهند ساخت.

یادآوری:

گزیده ی بیانات استاد محمود جعفری، اقتباسی از مصاحبه ی ویدئویی ایشان است که در هنگام مسوولیت من در واحد فرهنگی شبکه ی رادیو و تلویزیون باخترا، دوستان همکار، تهیه کرده بودند و از آن در برنامه ی ادبی «نای» به گرداننده گی من، استفاده شده است. در واقع بخشی از متن این نوشته (درخور ستایش)، نریشن همان برنامه است.

افغان نامه: نوشته ی مصطفی عمرزی

۶۵ /



عاصی فرهنگی - عاصی تنظیمی

در دهه ی شصت خورشیدی، فرهاد دریا در اوج شهرت قرار گرفت. او با سردون آهنگ های مختلف و بیشتر میهنی، تن و روان هر افغان آرزومند صلح و دوستدار سرزمین را نوازش داده، افتخار و سرور را برای آنان تحفه می داد.

هنر آوازخوانی، بیشتر از همه به معرفی و شهرت آواز خوان می انجامد. در حالی که ضمایم گوناگونی وجود دارند که این هنر را به اوج می رسانند. شعر، مهمترین ستونی ست که باعث استواری و استحکام آهنگ می شود. آهنگ ها و آواز دریا را بسیار شنیده ایم و خواهیم شنود، ولی با ستون های آهنگ های زیبای او، آشنایی اندک داریم.

ستونی با ترکیب فرهنگ، محبت، آرزو و اصالت در گذر زمان، آهنگ های دریا را تکیه گاه بودند، اما در کلیت معنوی، جزو جدا ناپذیر فرهنگ این سرزمین شمرده می شود. این ستون، چنانی که نیرومند بود، عصیانی بر روزگاری ست که نابسامانی های آن، به اوج می رسند.

قهار عاصی از کجکن (پنجشیر) است. در فصلی از تاریخ معاصر کشور که دره ی زیبای کجکن، فرزندان را برای پاسداری از حیثیت و عزت کشور، راهی میدان های سیاست، نبرد و جهاد کرده بود، برای خالی نماندن حدود فرهنگی، عاصی را تقدیم می کند. این هدیه در یک زمان کوتاه، بر فرحت ادب می افزاید و با ابتکار، همانند یک الگوی جدید می درخشد.

باوجود زیبایی کجکن و طبیعت پُر طراوت آن، این دره همانند مناطق روستایی، محیط مناسبی برای کسب دانش های نوین و آموزه های عصری نبود. عاصی با فامیل اش به کابل می آید و آموزش هایش را در پایتخت دنبال می کند. فاکولته ی زراعت، محلی ست که عاصی با سند آموزش عالی از آن فراغت می یابد.

این که چرا جوانی با اندیشه هایی که بیشتر از رنگ معنویت، آب می خوردند، از فاکولته ی زراعت سر در آورده، شگفت است، اما با طبیعت افغانستان همخوانی دارد. طبیعت و سرزمین، دو عنصر مهم شعر عاصی اند که او را متعهدانه وامی دارند پُر شورترین آفریده هایش را برای آن ها داشته باشد.

عاصی در اوج توانایی هایش در اجتماعی قرار می گیرد که هر لحظه ای برای تغییرات و بحران ها آماده است، ولی نتوانسته است آرامشش را حفظ کند.

با تحول هشتم ثور سال ۱۳۷۱ خورشیدی، امیدواری مردم برای پایان مصیبت هایی که با کودتای وطنفروشان و خداستیزان، آغاز یافته بود، به یاس مبدل شدند و ملت افغان، بار دیگر درگیر سیاست ها، کردار ها و حرکات ناجوانمردانه ای می شوند که از غرب شروع و تا دست اندازی همسایه گان فرومایه و مغرض، رنج ها و مصایب ما را به جبر، طولانی می سازند.

عاصی که با اشعارش، عصیانی در برابر جفا های گذشته نیز بود، با عصیانی روبه رو می شود که با چشم پوشی جامعه ی جهانی و دست

درازی همسایه گان نابکار، ستمی بزرگ در برابر ملت ما بود. هجرت، بخشی از زنده گانی عاصی را ساخته است و او با اندوه بسیار، راهی ایران می شود.

کشوری که برای فرهنگیان و مردم ما، هرگز نا آشنا نبود، نمی تواند امانت افغان های سلحشور و با عزت را پذیرای خوب باشد. عاصی با ناراحتی و نارضایتی از ایران دوباره به افغانستان می آید.

با آن که سال هاست به واسطه ی فرهنگیان نامور چون ملک الشعرا بهار، ذبیح الله صفا، معین، عمید، دهخدا، شجاع الدین شفا و همانند آنان توانسته ایم بر دانش زبان و آگاهی از ادبیات جهان، احاطه ی بیشتر داشته باشیم، اما بستر اجتماعی ایران، نتوانسته است قناعت آن مهاجران اندیشمند و فرهنگی افغانستان را فراهم آورد که این سرزمین را مانند «آرمان شهر زبان فارسی» می دانستند.

یک روایت قدیمی حکایت می کند که مردم پارس، «خراسانیان» را دوست ندارند و نیز تاریخ به قید آورده است که افغان ها، داستان ها و حماسه های همسایه ی غربی خود را به هیچ شمرده و در برابر حرکات تجاوزکارانه ی آنان کوشیده و حرمان تسلط شان بر خاک های خود را با ترسیم کلمه ی «یاس» در تاریخ، فکر و شعور آنان جا داده اند. این مورد آخر، به اندازه ای شهرت دارد که اگر یک ایرانی بخواهد با ترس و هراس، مساله ای را بازگو نماید، می گوید: «مگر به سفر قندهار می روی؟»

عاصی در اوج نا آرامی ها به کابل می آید و در یک روز شوم در حالی که دارایی های مادی و معنوی ما بر باد می رفتند، به فنا می رسد. مردم ما، فامیل عاصی، دختر کوچک و همسرش در بدترین ایام زنده گی و در دشوارترین سال های افغانستان، او را از دست دادند.

مرحوم عبدالقهار عاصی در زمره ی آن شاعران افغان به شمار رفته است که نوآوری ها و آفرینش های بکر، برجسته گی کار های آنان را تشکیل می دهند.

بر اثر تسلط ادب کهن دری، هیچ شاعر و نویسنده ی افغان، نتوانسته است به دور از تاثیر آن، به آفرینش و ایجاد اثر، دست زده باشد. عاصی در چنین جوی با توجه بر میراث های کهن، وارد میدان ادب کشور شده بود.

اعتراض، پرخاش، اجتماع، توجه به گذشته ها و نوآوری، شعر عاصی را می سازند. عاصی پس از تجربه ی شعر کلاسیک به شعر نورو می آورد.

عبدالقهار عاصی در جمله ی آن شاعرانی قرار دارد که با زنده گی در یک زمان دشوار، مجبور می شوند برخلاف گذشته گان، بیشترین کار های خود را سمتی دهند که رنگ واژه هایی چون رنج، اندوه، پریشانی و مُعضل در آن ها تیره تر اند. همین ویژه گی اشعار او باعث می شوند مردم با مشاهده ی رنج ها و مصایب خویش در آثار او، وی را بستانند و به او رجوع کنند.

افغان نامه: نوشته ی مصطفی عمرزی

۷۰ /

عبدالقهار عاصی در عمر کوتاهش، بسیار تلاش کرد و حاصل این تلاش، آثار چندی ست که در کلیاتی جمع آوری و منتشر شده اند (نشر خیام)؛ اما با تاسف که پس از انتشار این کلیات، آشکار می شود آن اشعار و سروده هایش که مجریان حاکمیت تلخ و چهارساله ی تنظیمی و جنایتکاران آن گذشته ی شوم را نقد و رسوا کرده بودند، از این کلیات، حذف شده اند. این حرکت ناثواب که ناشی از شرایط کنونی و برای نهانکاری پرونده های جنایی ست، اما خوشبختانه با واکنش هایی تلاش هایی را نیز برانگیخته است تا با نشر کلیات جدید مرحوم عاصی که شامل اشعار و سروده های حذف شده اش نیز است، او را که زمانی برای آمیختن با حاکمیت شوم چهارساله، سقوط کرده بود، تبرئه کند.

عاصی با تجربه ی گونه های مختلف زمانش، فرجام نوشته ها را در سوگ خوشبختی ها و در نفی دودلی ها، نفاق و رویارویی های بی ارزش داخل کشور، به پایان آورده است. وی با تلخی تجربه و مشاهده کرد که چه گونه کشورش در موج بحران های تحمیلی بیرونی ویران می شود و مردمش در تالاب مصیبت گرفتار. آن چه می توان به عنوان پایان این نبشته آورد، افسوس و حسرتی ست که زمانه با جفا و بی وفایی، عاصی را ربود و این مانند آن است که گلی را قبل از شگفتن، شکسته باشند.

ابر نروزی

از جلگه ی نور و علف از چشمه ساران آمدی

افغان نامه: نوشته ی مصطفی عمرزی

۷۱ /

ای ابر نوروزی من لبریز باران آمدی
از عشق و ابریشم به من سوغات محمل بسته ای
با کاروانی یک قلم سبز و بهاران آمدی
نام خدا زین آمدن ای کوتلی ای تهمتن
مثل نسیم رحمتی بر کشتزاران آمدی
برگ و نوا جادوگری، حال و هوا جادوگری
واه! ای صنوبر قامتم آشوب دوران آمدی
در خواب های شکرین فواره می دیدم تو را
گل داد تعبیری چنان که آبشاران آمدی؟
اسد ۱۳۶۵ - کابل

منبع شعر: کتاب «مقامه ی گل سوی»، مجموعه اشعار عبدالقهار عاصی،
نشر انجمن نویسندگان افغانستان، سال ۱۳۶۷، کابل.
یادآوری:

مرحوم مُحب بارش که مدتی استاد ادبیات دری ما در پوهنتون کابل
بود، برایم نقل کرده که مرحوم عاصی، اشعار زیبایی دارد که در آن ها
حاکمیت مسعود - ربانی و بلایای ملوک الطوائفی را نقد و نکوهش
کرده بود. تا آن زمان (دو یا سه سال قبل) چنانی که استاد بارش
یادآوری کرده بود، کلیات جدید اشعار عاصی زیر کار و آماده ی
چاپ می شد که کامل می نمود. حالا که این سطور را می نویسم، نمی
دانم که آیا آن کلیات، چاپ شده است یا نه؟ اما بعضی همولایتی های
مغرض و جمعیتی - شورای نظاری او کوشیده اند با چشم پوشی بر رُگ

افغان نامه: نوشته ی مصطفی عمرزی

۷۲ /

گویی ها و افشاگری های عاصی، او را در حدی نگه دارند که سوگندانه در هنگام سقوط در حکومت تنظیمی در دامن جمعیت و شورای نظار، حتی فلمی وجود دارد که در عقب یک ماشیندار در سگ جنگی های داخلی سهم دارد و گاه با پکول و دستمال به تلویزیون دولتی می رفت و با چنین اشتراکی، وجاهت حاکمیتی را بلند می برد که در واقع قرار گرفتن در کنار آن، لکه های سیاه همه، به ویژه از کسانی ست که «عاصی» شده بودند.

تماشای عاصی در قامت مداح تنظیمیان، هجوکننده ی بزرگان قبل از هفت ثور و گرایش هایی که گاه با هجو شخصیت های قبل از هفت ثور ثابت می کنند این شاعر مبتکر، به چه میزانی در زشت گویی ها، قومگرایی، افتراء و کورخوانی نیز سهم داشته است، شاید به اصلی برگردد که متاسفانه از تجربه ی سیاسی بسیار نحس همبارانش در افغانستان (دو سقوی) داریم.



از میان اندوه یافته گان (محمد جواد خاوری)

عبور از سالیان مرارت و دشواری، اگر با ضایعات مادی و معنوی به همراه بود، پدیده های نوی را نیز به میان آورد که ارزش و جایگاه خود را دارند. در گستره ی فرهنگ و ادب، آثاری به وجود می آیند که با معرفی چهره های نو، تراوش های نوین ادبی و فرهنگی شمرده می شوند. تاثیرگذارترین عنصر بر این تازه ها، هجرت و زنده گی قشر بزرگ مردم ماست که از سالیان بسیار، به ویژه با زنده گی در کشور های همزبان و همسایه، بر تنوع افزوده اند.

محمد جواد خاوری، زاده ی بامیان کهن، از میان آن هزاران افغان است که با طعم تلخ مصیبت، راهی کشور همسایه (جمهوری اسلامی ایران) می شود و در فصل داستان هجرت افغانان در ایران، به آفرینش داستان هایش می پردازد.

«ژانر داستان از سده های طولانی ست که بشر را برای بازگویی عاطفه ها بهانه بوده و در گونه های افسانه و قصه با تاریخ حیات، گره خورده است.»

محمد جواد خاوری با بینش بر ژانر داستان، معتقد است: «داستان نویسی به شکل مدرن و امروزی آن، سابقه ی زیادی در کشور ندارد، اما این خلاء در انواع دیگری به نام اسطوره، افسانه و قصه، پیچیده در فرهنگ و ادب می باشد. با هنر داستان نویسی می کوشند به

هنجار ها و ناهنجاری های جامعه پردازند. قصه و افسانه در نبود داستان، چه سهمی در بیان حیات ما داشته اند؟ اگر دشواری و تعلق خاطر بشر را دو بُعدی بشماریم که محور های مهم تفکر بشری اند، پس قصه و افسانه، گونه های قدیمی تبارزاتی اند که در ژانر داستان، به گونه ی ریالیستیک ظهور می کنند.

در سرزمین ما، کوشش های ادبی و فرهنگی، بیشتر جنبه ی فردی داشته اند تا نشأت یافته از سوی حاکمیت ها. این ویژه گی، همان گونه که بر غنای ادب و عمر آن افزود، روند یک دسته گی و معیاری بودن را مانع می شود.

آفرینش های ذوقی برخواسته از دیدگاه های فردی می توانند معرف روش ها، اندیشه ها و بازگو کننده ی تنوع باشند. این موضوع، هنر را از پرداختن به عمومیات بازمی دارد و سمت فرعی می بخشد.

«بازار کساد داستان نویسی ما با روی آوردن قشر جوان و مسافر، حداقل در شکل فرعی آن توانسته است رونق گیرد. این مساله با وجود بُعد فرعی، خوب است، ولی مانند بُعد ذوقی، همان گونه که برای حرفه یی نگاری، دچار مشکل می شود، از وجود نقد علمی و مؤثر محروم می ماند. در سرزمین ما، جایگاه نقد نیز تعریفی ندارد؛ موضوعی که می توانست برای صیقل و آراستن، بی نهایت مهم باشد.»

خاوری با توصیه به جوانان قلم به دست، خوشبین و معتقد به سیری ست که به باور او، از سکون برون می شود. آقای محمد جوادی خاوری در میان آن نویسندگان افغان که سالیانی از زنده گی را در بیرون از

سرزمین شان نیز تجربه کرده اند، همان قدر که در زیر سقف دیگران، دگراندیش اند، گونه هایی از آن تفکر افغانی در زبان دری را متبارز می کنند که در کثرت تجربیات زنده گی مهاجر افغان در بیرون از افغانستان، انواع ادبی را در مقوله های دشواری های بشری تنوع می دهد. این قلم به دست افغان، در ردیف همان فرهنگیان ما نیز قرار دارد که تصویر اندوه حیات مهاجر، قلم او را در فصل بررسی پدیده ی ادبیات مهاجر، ویژه خواهد کرد.

دنیای نو (زنده گی در هجرت)، اما گسست از اصلی نیست که در هنگام رشد فکری، اهل قلم را در تعریف هویت او ناگزیر می کند به نگرشی عمیق شود که در رواج فرهنگ ها و اشتراکات، اما بیگانه تصویر کرده است.

عواطف انسان مهاجر (به مفهوم دور از وطن)، هرچند ناراض باشد، اما در کسب اعتماد به نفس، او را به خودشناسی فرا می خواند. شاید به این دلیل است که افغانان مهاجر در هر کجایی که باشند، حتی در امن و رفاه دنیای بیگانه با اندیشه در اصالت ها و هویت سرزمینی، رشته های خویش با زاد و بوم را حفظ می کنند.

محمد جواد خاوری که دنیای پیرامون را در جای دیگر در رشد فکری شناخته است، اما در معرفه ی اصالت و هویت به فرهنگ و وطن باز می گردد. غنای آثار تخلیقی چنین نویسنده گانی، هرچند در قدرت و سلاست ادبیات داستانی زبان دری رشد کرده است و در این تجربه، اجتماع و مردم اهم می مانند، در تفاوتی که با اندیشه در مساله ی

رجعت فکر به گذشته (به مفهوم هویت) می شود، آثار آنان را به تبیین، بازنگری و احیای اصالت های فرهنگی - قومی نیز می کشاند.

در این مقال که روی سخن ما با یک فرهنگی مردم اصیل این سرزمین است (هزاره ها)، جواد خاوری، شروح ارزشمندی از رشته های فرهنگی مردمی می سازد که بیشتر در هویت قومی او تعریف می شوند. آثار ارزشمند آن فرهنگیان افغان که در حوزه ی زبان دری زنده گی و کسب دانش کرده اند، طیفی از فرهنگیان بسیار خوب ما را معرفی می کند که آقای محمد جواد خاوری در این شمار است.

نمونه ی نثر داستانی خاوری:

«روزی از روزها دختر های آبادی برای آوردن علف، راهی صحرا می شوند. ناگهان خرسی به آن ها حمله می کند. هر یک پا به فرار می گذارند. از آن میان یک دختر به چنگال خرس گرفتار می آید. خرس هم او را با خود به خانه می برد و با او ازدواج می کند.

دختر، هیچ چاره ای برای گریز از غار خرس نداشت، زیرا وقتی خرس بیرون می رفت، سنگ بزرگی بر دهانه ی آن می گذاشت. پس از سال ها آن ها صاحب دو فرزند شدند، اما هیچ گاه فکر فرار از سر دختر دور نشد. او هر چه مو از بدن خرس می ریخت، جمع می کرد و می رشت. وقتی که موهای رشته شده به گلوله ی بزرگی تبدیل شد، دختر منتظر نشست تا خرس بیرون شود. آنگاه سر نخ به دست گرفت و گلوله را از سوراخی به بیرون رها کرد.»

افغان نامه: نوشته ی مصطفی عمرزی

۷۷ /

در این نوشته، تشبیه مردسالاری خشن حاکم در مقدرات زنان افغان به خرس، هجو نویسنده بر روابطی ست که در حیات حاشیه یی - روستایی در شرایطی که با جنگ و بحران، نادانی در بی خبری، توده های وسیع مردم را آسیب می زند، به شدت خشمی پیوسته می شود که منتقد، سلاح قلم به دست دارد.

یادآوری:

گزیده ی نثر خاوری را از وبلاگ «یادداشت های یک مسافر افغان»، گرفته ام. این اقتباس از کتاب «پشت کوه قاف» است.



از خانواده ی بزرگان

(محمد نادر نعیم)

یادآوری:

در جریان مبارزات انتخاباتی ریاست جمهوری سال ۱۳۹۳ با نادر نعیم آشنا شدم. در آن زمان، دوست خوبم، مصطفی کا کر (گزارشگر پیشین صدای امریکا- اکنون در فرانسه زنده گی می کند) که جوان متجسس و پُر تلاش است، بر اثر وجاهت کاری و تحصیلی خویش، اعتماد تیم انتخاباتی آقای نادر نعیم را جلب می کند و آقای نعیم بر اساس این اعتماد، او را به سمت سخنگو می پذیرد.

بر اثر کار گسترده ی فرهنگی، دوستان و هموطنان زیادی لطف می کنند که در این میان، یکی هم مصطفی کا کر است. او با شناخت از کار های من، زمینه ی ملاقاتم با نادر نعیم را فراهم می کند. روزی در دفتر مرکزی آقای نعیم در جاده ی ششم تایمنی، با او دیدار کردم. درست به یادم است که آقای نعیم به دفتر کار مصطفی کا کر می آید و با خوشرویی که حتم دارم به بزرگواری اقارب محترم او می رسد، با من سلام علیک و مصافحه می کند. آقای نعیم با احترام زیاد به من می گویم که «از شما، بسیار تعریف می کنند!» ضمن تشکر از او، یقین کردم که در ایجاد این ذهنیت، لطف مصطفی کا کر، کارگر بوده است؛ زیرا قبل از این، آقای نعیم، مرا نمی شناخت. نادر نعیم از من خواست به شبکه ی تبلیغی آنان در فیس بوک پیوندم. در آن زمان بر اثر حساسیت اوضاع و این که در جمعی از جوانان خودجوش افغان، تلاش

می کردیم تجربه ی حکومتداری نو در بلای معامله و ائتلاف با تنظیمیان و اهل شر و فساد گیر نیافتد، در چند جهت به بسیاری کمک می کردیم. بنابراین با گسترده گی کار و این که نمی توانستم در جایی همیشه وقت کار کنم، معذرت خواستم؛ اما پس از آن نیز ارتباطم با تیم آقای نعیم برقرار ماند. گاه و ناگاه به دفتر مصطفی کا کر می رفتم و صحبت هایی می کردیم.

جبهه گیری های ضد ملی گروه هایی که در محور عبدالله و امثال او قرار گرفته بودند، ما را مشوش می کردند با حمایت از محور هایی که با نادر نعیم، دکتور غنی و شیرزی باعث امیدواری می شدند، وجداناً احساس مسوولیت کنیم. تجربه ی من از این مسوولیت، تهیه ی مواد مختلف نشراتی و تبلیغاتی بود که شامل حال تیم نادر نعیم نیز شدند. برای آن که در برابر لطف او کاری کرده باشم، جزوه ی زیر را بر اساس منابع خود آنان نوشتم و به ایشان تقدیم کردم. چنین کمک هایی به تیم آقای غنی و آقای شیرزی نیز رسیده اند، هر چند ماجرا های بعدی باعث دلخوری هایی از طرف های مورد حمایت ما شدند، اما کوشش های ما به منظور اطلاع رسانی، باعث نمی شدند مصیبت ائتلاف مخالفان را نادیده بگیریم. چند سال پس از آن زمان، این نوشته را فقط به منظور ارائه ی اطلاعات منتشر می کنم. هنوز هم امید های مردم از کسانی بُریده نشده اند که وابسته گی های فکری و خاندانی قبل از هفت ثور دارند.

استقبال از نادر نعیم، امیدواری توده های کثیر افغانان بود که در سیمای او، آرامش های بزرگان محترم قبل از هفت ثور را می دیدند. سال ها پس از پایان سلطنت و جمهوریت شهید محمد داوود، تماشای پوستر ها، بنر ها و بلبورد های تبلیغاتی نادر نعیم با تصاویر اعلی حضرت شاه محمد ظاهر، شهید محمد داوود و شهید نعیم خان، تداعی خاطرات خوش گذشته می شدند.

دیباچه:

سالیان ۱۹۳۳-۱۹۷۸م (۱۳۱۱-۱۳۵۷ شمسی) تاریخ افغانستان را از اعاده ی نظم تا انکشاف و عمران گسترده دربر گرفته اند که از آغاز سلطنت شهید اعلی حضرت محمد نادر خان تا ریاست جمهوری شهید محمد داوود، رقم می خورند.

سرزمین ما تا سال ۱۹۳۳ میلادی در پیچ و تاب می ماند تا بالاخره با آغاز این سال (۱۹۳۳) برای مدت طولانی در بستری از آرامش، رفاه و عمران که با دوره های به یادماندنی دهه ی مردمسالاری و ریاست جمهوری، هرگز از یاد ملت نخواهد رفت، توأم می شوند. سکانداران و مجریان سازنده گی در این سالیان در طول بیش از نیم قرن، نه تنها موفق به تامین امن شدند، بل بر روی این زمینه، بستر انکشاف فرهنگی، اقتصادی و پیوند های گسترده ی بین المللی و بی پیشینه را برای افغانستان میسر کردند.

از آن جا که رهبری و مدیریت کارا، دو اصل مهم روند تکامل و رشد شمرده می شوند، زعمای افغانستان از سلطنت شهید اعلی حضرت

محمد نادر خان تا پایان ریاست جمهوری شهید محمد داوود، نقش های مهمی در امر اجرای کرداری داشتند که افغانستان ما را با درک واقعیت های سنتی و مذهبی و با فهم براین که «خواست این توده ها چیست؟»، برکنار از تنگنا ها و موانع در تمام زمینه ها از نظم و معارف تا فرهنگ، مطبوعات، اقتصاد، عمران، انکشاف و آزادی (دهه ی مردمسالاری) رهنمون می شوند.

بدون شک، سهم خانواده ی شهید اعلی حضرت محمد نادر خان در بیش از نیم قرن تاریخ افغانستان در بخشیدن به حیثیت و و جاهت مردمی و بین المللی افغانستان، غیرقابل چشم پوشی است. در شرایطی که ناگزیریم در انتخاب زعیم آگاهانه عمل کنیم، در این مختصر، به معرفی شخصیتی خواهم پرداخت (محمد نادر نعیم) که بزرگان آنان از آزمون های ملت، موفق به در شده اند و با پشتوانه ی خدمات صادقانه ی بزرگان خانواده، مستعدتر و گزینه ی «دلخواه» خواهند بود.

خانواده:

شهید اعلی حضرت محمد نادر خان، مرحوم محمد هاشم خان، مرحوم شاه محمود خان، شهید عبدالعزیز خان، مرحوم مارشال شاه ولی خان، مرحوم اعلی حضرت شاه محمد ظاهر (رح)، شهید محمد داوود خان، شهید محمد نعیم خان و ... بزرگانی اند که در بیش از نیم سده ی تاریخ معاصر افغانستان، چهره های شناخته شده به شمار می روند. محترم محمد نادر نعیم، شخصیتی در همین سلسله شناخته می شود.

خانواده ی محمد نادر نعیم از آغاز سلطنت شهید محمد نادر خان تا پایان ریاست جمهوری شهید محمد داوود، به ترتیب نام های ذیل، ایفای خدمت کرده اند: سلطنت شهید اعلی حضرت محمد نادر خان، سلطنت مرحوم اعلی حضرت شاه محمد ظاهر (رح)، صدارت مرحوم محمد هاشم خان، صدارت مرحوم شاه محمود خان، صدارت و ریاست جمهوری شهید محمد داوود که در این میان نقش مرحوم مارشال شاه ولی خان به عنوان نخستین مارشال تاریخ افغانستان و مشاور در امر حکومت در بیش از نیم سده ی آرامش و رفاه افغانستان نیز برجسته و قابل ستایش می باشد.

زنده گی:

محمد نادر نعیم به روز سه شنبه - تاریخ پنجم جوزای سال ۱۳۴۴ هجری شمسی در شهر کابل به دنیا می آید. وی، فرزند مرحوم محمد عزیز نعیم (یگانه فرزند شهید محمد نعیم خان) است و مادر ایشان (شاهدخت مریم) دختر مرحوم اعلی حضرت شاه محمد ظاهر (رح) می باشد.

محمد نادر نعیم که اکنون (۱۳۹۳) ۴۸ سال دارد، بیشترین ایام عمر را در کنار خانواده ی ارجمند خود گذارنیده و همین فرصت نیک، وی را آگاه می کند در جریان فعالیت های اجتماعی و سیاسی، مردم و وطن را فراموش نکند. سفارش شاه مرحوم که: «فرزند! درب منزل خویش را به روی مردم، همیشه باز نگه دارید»، خاطر محمد نادر نعیم را در امر توجه بر ملت معطوف کرده و در کنار عمری مشغله در مسائل سیاسی و اجتماعی، وی را انگیزه می دهد و وامی دارد در موقف نامزد

پُست ریاست جمهوری افغانستان و به قول خودش: «افتخار اعتماد ملت افغان» را کسب کند.

محمد نادر نعیم، همانند هزاران افغان مهاجر و نژند، تجربه ی تلخ از دست رفتن نزدیکان را به همراه دارد. او از زمانی که در کودتای خونین هفتم ثور ۱۳۵۷ شمسی، ۱۶ تن از اعضای خانواده اش را از دست می دهد، با اندوه نهفته از این غم، تا اندازه ی توان، افغانان را غمگسار بوده است.

محمد نادر نعیم، چه پیش از تراژیدی هفتم ثور و چه پس از آن، در هنگام اقامت و آموزش در داخل و خارج از افغانستان، نه فقط به عنوان عضو خانواده ی شاهی، بل به عنوان یک تبعه ی افغانستان و یک افغان متعهد، زنده گی بدون آلاشی را گزیده است که در تاریخ معاصر افغانستان از تمام سلاطین افغان تا سایر بزرگان این مرز و بوم، دور از تجمل و اسراف درباری تصویر می شود و بهترین مثال، نمونه ی زنده گی مرحوم اعلی حضرت شاه محمد ظاهر (رح) در سی سال هجرت است که فقط با کمک های ناچیز دوستان، شرافتمندانه زنده گی می کرد.

محمد نادر نعیم، ازدواج کرده است که حاصلش دو فرزند پسر می باشد.

آموزش ها:

محمد نادر نعیم پس از پایان آموزش های ابتدایی و میانه در لیسه ی استقلال، هنگام اقامت والدین در لندن (مرحوم محمد عزیز نعیم،

دیپلومات افغانستان در لندن بود) دوره ی آموزش در مکتب را در لیسه ی «کانتن کینستون» به پایان می رساند. شاید بزرگترین درسی که در هنگام فراگیری دانش مکتب، سراغ محمد نادر نعیم آمد، رویداد ناگوار شهادت ۱۶ تن اعضای فامیلش بود که نه تنها رویداد ناگوار تمام ملت افغان بود، بل درسی شد تا کسانی همانند محمد نادر نعیم از دشواری های امر سیاست در افغانستان با حس تلخ ازدست رفتن عزیزان به خوبی بیاموزند و فراموش نکنند.

محمد نادر نعیم در حالی که فقط در صنف هفتم و در لیسه ای در لندن درس می خواند، از معلمش آگاه می شود که هفتم ثور، بزرگ ترین تراژیدی زنده گی او و بخش سیاه تاریخ سیاسی افغانستان شده است. محمد نادر نعیم پس از پایان آموزش ها در مکتب (۱۳۶۱ ش) در پوهنتون «نورت لندن» به فراگیری آموزش های عالی می پردازد که با به دست آوردن دیپلوم رشته ی «کامپیوترساینس» در سال ۱۳۶۴ خورشیدی، خاتمه می یابند.

زبان های دری، پشتو و انگلیسی زبان هایی اند که محمد نادر نعیم، ادبیات گفتاری و نوشتاری خویش را با آن ها انجام می دهد و جریان آموزش های او، سهم بزرگی بر احاطه اش بر این زبان ها دارند.

تعهد بر اصول دین آسمانی اسلام، همان گونه که اصل مهم یش از نیم سده زعامت خانواده ی شهید نادرخان در افغانستان بود، اصل و اساس مهم زنده گی محمد نادر نعیم نیز است و باعث می شود آقای نعیم به عنوان مسلمان دلبسته به اسلام با پیروی از فقه شریف حنفی، شناخت و

درک بیشتری از جامعه ی مذهبی و افغانان مسلمان و شیفته ی دین اسلام، داشته باشد.

کارنامه:

فعالیت های محمد نادر نعیم، چند بُعدی اند و در این جا بر اساس روال این جزوه ی مختصر، به گونه ی خلص، روی آن ها روشنایی می افکنم:

در کارنامه ی محمد نادر نعیم، او به عنوان مسوولی که در پیوند با تحصیلات اش تجربه اندوخته است، در آغاز در سلسله ی همکاری با شرکت های بزرگ قرار می گیرد که در امتداد آن، خود موسس شرکتی در امر تبلیغات تکنالوژی می شود و در امتداد آن، مسوول شرکت «افغان بهار» یا نخستین شرکت افغانی با معیار های جهانی در امور زارعت افغانستان است (اسد ۱۳۸۴ش) که در ادامه، ایجاد فارم مدرن زراعتی افغانستان (۱۳۸۵ش) را برای محمد نادر نعیم به ارمغان می آورد. شرکت «رنا تکنالوژی» که از پیشگامان ارائه ی تکنالوژی مدرن و نت در افغانستان است، محمد نادر نعیم را به عنوان شریک و معاون امور پیوند ها و بازاریابی نیز پذیرا می شود.

ریاست «بنیاد ملی بارک»، ریاست محمد نادر نعیم را نیز شاهد بوده است که تلاش های این بنیاد، نه تنها در امر توجه بر ارزش های فرهنگی ارزشمند بودند، بل باعث بحث ها و نشست هایی شدند که همگرایی ها و همپذیری های اقوام ما در امر منافع ملی، مثال های زیاد این بنیاد بوده و الگوی های بی شماری را زاده اند.

با بازگشت اعلی حضرت شاه محمد ظاهر (رح) از هجرت که به عنوان رویداد خوش و فراموش ناشدنی در آغاز حاکمیت رییس جمهور حامد کرزی به همراه شد و باعث می شود ملت افغان در شادمانی بزرگ در سطوح مختلف انگیزه یابند که نوبت برای توجه به سرزمین و مردمان دردرسیده ی ما رسیده است، محمد نادر نعیم در کنار مرحوم اعلی حضرت شاه محمد ظاهر (رح) که با صمیمیت ملت افغان با صفت ستوده ی «بابای ملت»، نه فقط باعث اطمینان قلبی افغانان شده بود، بل همانند مردی که با پشتواره ی آگاهی، مدیریت جدید کشور را رهنمایی می کرد، به عنوان سکرتر، همکار می شود که تا هنگام رحلت اعلی حضرت، ادامه می یابد.

پس از شناسایی اجساد ۱۶ تن اعضای خانواده ی محمد نادر نعیم، وی وظیفه می یابد به عنوان نماینده در کمیسیون شناسایی بقایای پیکر های شهید محمد داوود خان و فامیلش شرکت کند که تا پایان این روند، سهم مهمی در شناسایی پیکر های شهیدان و ترتیب مراسم دفن و گردهمایی دارد.

در ماه سرطان سال ۱۳۹۲ شمسی، آقای نعیم در جرگه ای با حضور بیش از ۲۵۰۰ نماینده از ۳۴ ولایت افغانستان، جریانی تحت نام «صدای مردم» را آشکار می کند که پس از رضایت همه، مسوولیت یافتند در راستای منافع ملی، ملت را بسیج کنند.

جریان «صدای مردم» با مدیریت آقای نعیم، در یک جرگه ی سرتاسری که شامل ۵۰۰ عضو این جریان می شد، اساسنامه و

مرامنامه ی خویش را به تایید می رساند که در همین راستا، نامزدی محمد نادر نعیم در سمت ریاست جمهوری افغانستان در انتخابات سال ۱۳۹۳ شمسی، از مهمترین حرکت های آن شمرده می شود.

قرار گرفتن در سمت نامزد ریاست جمهوری، مسوولیتی ست که محمد نادر نعیم با داشتن پشتوانه ی آموزش ها و تجربیات، به ویژه پیوند نزدیک با فامیل بزرگش که او را از رمز و راز آن دانش زمامداری آگاه می کردند که اگر تاریخ امن و رفاه، انکشاف و عمران، حیثیت و وجاهت داخلی و خارجی افغانستان در تاریخ معاصر را بررسی کنیم، بدون شک بزرگ ترین بخش آن، در پیوند و پیوسته به تلاش های بزرگان فامیل او حفظ خواهند بود.

مشى و نگرش:

بدون شک، بیش از نیم سده اندوخته ی خانواده محمد نادر نعیم در امر اداره ی افغانستان و حضور امید بخش در هنگام هجرت، بخش های مهمی در مشى و نگرش محمد نادر نعیم در اجندای کارى او برای رهبرى ملت افغان و مدیریت کشور، خواهند بود.

محمد نادر نعیم، چنانی که از مزیت دانش خانواده اش برای رهبرى ملت و مدیریت کشور بهره می برد، به حسب سنت زمان که تغییر، تحول و زایایی را به عنوان پدیده های مهم انکشاف و عمران ایجاب می کند در یک مشى متفاوت که سوای برنامه های ارائه شده ی سیاسى در هنگامه های انتخاباتی گذشته و کنونی محتوا دارند با اندوخته از گذشته و آموخته از حال، وقتی که نیاز برای وضاحت برنامه

افغان نامه: نوشته ی مصطفی عمرزی

۸۸ /

ها خواهد رفت با اجندا و طرح های مدون، منطق و حقانیت مشی اش را ثابت خواهد کرد؛ اما به گونه ی کوتاه، توجه بر ساختار های اجتماعی و سنتی که نیازمند پالایش زمانگیر اند با توجه بر کارایی ای که از دانش رهبری و مدیریت افغانستان میان سالیان رفاه و آرامی (۱۹۳۳ - ۱۹۷۸) ناشی می شوند ضم پذیرفتن واقعیت دشواری های مردم ما که عبارت از توده های وسیع و مهاجر، اقشار بی خانمان و بی جا شده گان اند، مشی و نگرش خویش را خلاصه می کند.

نیاز افغانان به رهبری سالم و مدیریت کارا، همواره باعث شده اند چشمان امید ملت افغان به همان گذشته ای باشد که با هفت ثور گسست آورد و در امیدواری به بازمانده گان رهبران واقعی ملت افغان، ما را امیدوار می کند به شخصیت هایی مانند محمد نادر نعیم به عنوان پیونددهنده گان ما با بزرگی و شان زعامات پیش از هفت ثور، دوباره با هیجان و انگیزه ی کار و ایثار «گلّیت» شویم. بنابراین، حمایت از محمد نادر نعیم، نه فقط برقراری پیوند با پیش از هفت ثور خواهد بود، بل آن اطمینانی را باعث می شود تا بر محور وطنپرستی افغانی در مسیر حاکمیت ملی و مردمی، گام برداریم.

افغان نامه: نوشته ی مصطفی عمرزی

۸۹ /



افغان واقعی (دکتور رمضان بشردوست)

دکتور رمضان بشردوست را نخست با تفریط در انتقاد، به جا آوردیم؛ اما در این مسیر، مردی در برابر ملت معرفی شد که اگر قرار باشد انسان متکی بر تقوا، وجدان و پابرجا بر اصل افغان در افغانستان تعریف کنیم، بدون شک دکتور رمضان بشردوست، بیشترین آراء را به دست می آورد.

در این درنگ کوتاه، همان قدر می افزایم که افغانستان فرورفته در منجلاب سیاست و مداخله، اگر ناگزیر است دنیا را برای التیام جراحات خود داشته باشد و اگر ناچار دست یاری بخواهد، به همان مقدار نیاز دارد آن شخصیت هایش را ارج گزارد که وقتی افغان نیازمند در جغرافیای افغانستان، شمال و جنوب، شرق و غرب را در می نوردد، خود را در جایی بهتر بیابد که زبان، قوم، منطقه و تنوع رنگ، او را از مقام آدمیت، دور نمی کنند.

صدای دکتور بشردوست در هر کجای افغانستان، صدای آشناست و برای مردمانی که در تمثیل کردار اجتماعی - سیاسی منفی باف اند، می تواند فراخوانی باشد که کرامت انسانی، زمانی به تجلی می رسد که مشحون از رنگ عاطفه و وجدان می شود.

من در افغانستان کسی را نمی شناسم که ادعای روشنفکری و مدنی او، تا آخر این مرز باشد. به این معنی که نهایت تفکر روشنفکری و مدنی

در جامعه ی کنونی افغانی، همان قدر طی طریق می کند که اغراض برآورده شوند و خواسته ها خاستگاه خاص بیابند.

زننده گی مردی به نام رمضان بشردوست، گاه در ایست هایی که در طریق اجتماعی در این مملکت می کنیم، در نقطه های شگفت می ایستد و ما را به این تفکر می برد که چه گونه تعلق خاطر به مملکت و مردم و ریشه هایی که در عمق این سرزمین اند، اندیشه می سازند تا مردی از فرزندان اصیل این جا، حق زننده گی اش را خاص نکند. این نماد وقار و حیثیت ما، از همه است و به جاست که همه، او را از خود بدانند.

تیکه دارانی که از ملی گرایی دم می زنند و بر سر نام های دانشگاه و پوهنتون، تفاسیر ایرانی و پاکستانی می خوانند، مزدبگیران انجو ها که از رهگذر برنامه های انجویی، برنامه های زننده گی را مسخره کرده اند و دست اندرکاران سیمینار ها و گردهمایی هایی که نمایش قرائت و سیاهی لشکر می سازند، حداقل اگر وقت یافتند، دکتور بشردوست، مثال مبارزی ست که به تنهایی می تواند آنان را در زمینه ی عاطفه، انسانیت و تقوا، در فهم مسوولیت های وجدانی و شریف، بسیار کمک کند.

مردی که کندهاری و بدخشی، بامیانی و هراتی، مزاری و خوستی را تفکیک نمی کند و بهترین سالیان زننده گی اش را درس دشواری های «مهاجر افغان» دیده است و بهترین سالیان کار در دولت روزه دار است تا مردمش سیر باشند، فریاد او، حقیقت زننده گی تلخ ملت است و

افغان نامه: نوشته ی مصطفی عمرزی

۹۲ /

جسارت او در سنگر دفاع از ارزش ها، سیمای نیاکان با تقوای ماست.
حق اوست و بر ماست است تا کسی را افغان تر از او ندانیم. واقعی ترین
افغان سرزمین ما، دکتور رمضان بشردوست است!

شرح تصویر:

رای مخالفت علنی دکتور بشردوست به سید مخدوم رهین (نامزد
وزارت اطلاعات و فرهنگ در دور دوم ریاست جمهوری حامد
کرزی) در ولسی جرگه.



قربانی فشار و تحمیل (به منظور حمایت از محمد حنیف اتمر)

پس از حمله ی مخالفان مسلح بر خیمه ی لویه جرگه که برای تدویر جرگه ی کوچک امن منطقه یی بود، محمد حنیف اتمر از مدیران با کفایت اداره ی رییس جمهور کرزی، بر اثر ضعف های آشکار ریاست امنیت ملی و امرالله صالح، به ناحق، شریک جرم شناخته می شود و وظیفه ی او را در سلسله ی زد و بند هایی که سنت شده بود، به دیگری می بخشند. این موضوع، کسانی را که از کارنامه و مشی وزیر داخله آگاهی داشتند، شگفت زده می کند.

محمد حنیف اتمر با کار در سه وزارت یا به جریان انداختن چرخ های سه نهادی که تا پیش از او، همه ی انواع ناکارآمدی را تجربه کرده بودند، در شمار همان افغانان نخبه، خودش را شهره نموده بود که شایسته ی شهرت بودند. وزارت احیا و انکشاف دهات، وزارت معارف، وزارت امور داخله و پیشینه های تحصیلی و کاری دیگری که پشتوانه ی کار های موثر آقای اتمر در جریان وظایف اش شدند، او را توانایی می دادند در مدیریت امور، در ارائه ی راه حل مناسب، عاجز نباشد.

یادم می آید در یکی از کمیسیون های ولسی جرگه، اعضای کمیسیون که برای بار نخست با آقای اتمر (در پُست وزیر معارف) رو به رو شده بودند و گمان می کردند او نیز در شمار وزیران تحمیلی کابینه، حرفی

برای گفتن ندارد، از این که پسان تر در برابر منطق اتمر، کم آوردند، سرافکنده می شوند.

وزارت احیا و انکشاف دهات با برنامه ی همبسته گی ملی، وزارت داخله با برنامه ی ژاندارم ملی و وزارت معارف با تطبیق عملی برنامه هایی که اقوام این سرزمین را برای بار نخست مجال می دادند از مزیت تعلیم زبان مادری با حمایت دولت، همه جانبه سود جویند، آقای اتمر را در شمار آن دست اندرکاران حاکمیت رییس جمهور کرسی، معرفی کرد که کفایت و شایسته گی خویش را در عمل ثابت کردند.

پروسه ی گرفتن قربانی از افراد نخبه ی حاکمیت رییس جمهور کرسی که بیشترین بر اثر فشار و گاه بر اساس بی میلی او صورت می گرفتند، از شاروال با کفایت، آقای غلام سخی نورزاد تا داکتر رمضان بشردوست و محمد حنیف اتمر، پا به پای هنجارهای ناخوش آیند، منافع ملی را تهدید کرده اند و نگذاشته اند روند «کار به اهل کار»، نهادهینه شود.

پس از ابقای اعضای حکومت ائتلافی، مسوولان راس امور خیلی زود برای کمایی تحریص، تحریک و غافل می شوند تا در پی آمد تجربیات نادرست سیاسی، میراثخوارانی شوند که در کشاکش های مدام، بار دیگر از گریبان آن افغانانی بگیرند که با استقلالیت فکری، چند ملجای امید مردم برای سامان بخشیدن به امور دولتی، بدون هراس از جناح ها و تمایلات سلیقه یی و حزبی استند.

محمد حنیف اتمر در بیش از یک دهه حضور در کار دولتی، کسی نیست که تحلیل او را به «مزاق» بقایای بحران زده ای که از کارخانه ی آی.اس.آی بیرون شده اند، بخوانیم.

استقلالیت فکری و جسارت مشاور شورای امنیت ملی، خوف و هراسی ست که دیدیم و تجربه کردیم خاینان و فاسدان در دایره ی حضور چنین اشخاصی، هرگز و به راحتی قادر نیستند زیاده رویی و تحمیل تمایلات جناحی و گروهی را با امتیاز مدیریت منافع به نفع خودشان به راحتی اعمال کنند.

در واقع رفتار خاص و مبنی بر شایسته سالاری، مُخل اموری بودند که در حاکمیت قبلی، طرف های معامله و ائتلاف کوشیدند با حذف و دور کردن افغانان مایل به مسایل کلان ملی، تشکیلاتی بسازند که اگر امروز در تداوم آن، هرج و مرج دولتی با تضاد و اختلاف اعضای داخل حکومت، اداره ی امور را منحرف می کنند، محور هایی حذف شدند که حالا با تکرار تاریخ، بار دیگر با طرح دسیسه و نقشه، برای حذف یکی از موثرترین شخصیت های خیر (محمد حنیف اتمر) بیدار- خوابی می کشند تا با دور کردن او، ساحه ی عمل باند شر و فساد، به گونه ای باز شود که در کمبود مردمان قاطع و راسخ، حکومت کرزی را به ملعبه ی خواسته های مشروع و نامشروع، مبدل کرده بودند. پسر ملا ربانی در حالی که وظیفه ی معلق دارد (سلب صلاحیت شده)، خوب می داند که چند متکای مردم در دولت که بیشتر بر اثر کفایت خودشان دوام آورده اند، در شرایطی که فشار جنگ ها از ظرفیت های

شرپسندان، چون برگ درختان می ریزاند، پیوستن مهم ترین جناح جهادی افغانستان به دولت (انجنیر حکمتیار) و امیدواری هایی که بر رئیس جمهور است (مانند حذف بی کاره ای به نام احمد ضیاء مسعود)، هرچند در دشواری های نظام نو، به آغازی می ماند که برای تداوم آن، مستلزم دقت و هوشیاری ست، اما ضعف حاکمیت در تامین امنیت عامه که در گسترده گی فساد و تاراج ادارات، دولت را در متن آن، چند دسته می کند، آسیب های ناشی از زیاده روی و چشم سپیدی کسانی را مساله می سازد که مانند پسرک ملا ربانی، در عادت هایی که از حاکمیت کرزی، میراث مانده اند، در ایجاد شر، ذهنیت عامه را مخدوش کنند تا در ناراحتی هایی که توجیه هرج و مرج اجتماعی می شوند، موانعی را از میان بردارند که اگر در حاکمیت کرزی، افغانان نخبه و آگاه، حمایت می شدند، ساحه ی نفوذ و استفاده از امکانات دولتی، دشمنان داخلی نظام را اجازه نمی داد، ضمن سود های کلان، در مواقعی که سرنوشت ملت در مقاطع حساس، مانند انتخابات، تعیین مشی ملی، تعریف منافع ملی و سیاست گذاری های خارجی در حالی که مدیریت امور داخلی در ترتیب و سامان بخشیدن اجتماع، اولویت ها را می سازد، درگیر منازعه ای نباشند که دولت را با سردرگربانی در پرداختن به خواسته های جناح ها و گروه ها، عملاً فلج و بی خاصیت کرده است.

تبصره ها، اخبار و قلم فرسایی های طبقات مختلف باند شر و فساد، نشان می دهند اهمیت حضور اتمر ها در حکومت، در تعیین مشی

دولت جهت توجه به منافع ملی و ایجاد مواضع افغانی داخل حکومت، چه قدر به زیان دشمنان داخلی (باند فاسد شر و فساد) تمام می شود. آرزوی آنان برای حذف افراد آگاه و مستقل، در هراس دایم از این حقیقت نهفته است که مردان و زنان جسور و متمایل به منافع علیای کشور، اولویت های مردم و مملکت را در حدود تنگ نظری های قومی و زبانی، ملاحظه نمی کنند.

تذکار این نکته در این نوشته در تبیین این واقعیت کمک می کند که موج مخالفت های گسترده در برابر افغانان آگاه، خود ارزش و بهای کسانی را نشان می دهد که بر اثر تاثیرگذاری های موثر در حساب منافع ملی و نفی عناصر ضد ملی، خاینان و فساد پیشه گان را می لرزانند تا با هراس دایم از آنان، به مقصودی نرسند که در نبود اتمر ها دیدیم چه قدر زیان کرده ایم.

محمد حنیف اتمر از پایه ها و ستون های مهم افغان در حاکمیت است. اجازه ندهیم با عبور از این خط سرخ، به جایی برسند که وقتی در مسند قدرت و صلاحیت می رسند، آفات حکومت در همسویی با بلایای جنگ همه روزه، دولت را دو سویه تضعیف می کند. در حالی که جای خالی افغانان نخبه در حاکمیت به بیش از نود درصد می رسد، خالی کردن جای اتمر ها، مساوی به تسلیم، تقدیم و تمکین در برابر کسانی ست که باوجود روشنگری های گسترده بر زوایای مختلف زنده گی آنان، هنوز که هنوز است، روزنه ای به چشم نمی آید که آیا ارزش امثال ربانی ها و همفکران او در ۴۰ سال حضور سیاسی، به چه

پیمانه ای در رفاه و عمران مملکت موثر بوده است؟ آیا ارزشش را دارد در متن واقعیت هایی که امروزه زیان های ما را به سطح بلند، بر اثر تعدی بیگانه نشان می دهد، نخه گان خویش را فدا و قربانی کسانی کنیم که به اصطلاح «دو توت» ارزش ندارند.

صلاح الدین ربانی و جمعیت به اصطلاح اسلامی و شورای شر و فساد، چند غده ی چرکین تجربیات سیاسی افغانستان اند که در اولویت پاک کاری، نیازی به دسته بندی ندارند.

اگر روزی آرمان های مردم در ساحه ی اقتدار ملی، برآورده شدند، محاکمه و بازخواست کسانی ملت را به آرامش می رساند که تنها در محدوده ی خانواده ی ربانی، آن استادک معمولی پوهنخی شرعیات، نشان می دهد با میلیارد ها دالر دزدی و اختلاس، با کارنامه ای از رذایل سیاسی، نفاق، انحصار قدرت و خیانت های نابخشودنی، حضور و خاطرات شوم شان، مستندات بدترین تاریخ افغانستان را به نمایش می گذارند.

هرگز و مبادا که حاکمیت نحس و ننگین ربانی و موتلفانش را از یاد ببریم. اینان در آن چهار سال با ویرانی تمام زیربنا ها، ضیاع تسلیحات نظامی، پایین بردن شان حاکمیت، تجاوز به ناموس مردم، تخریب شهر ها، قتل عام (حادثه ی تلخ افشار و چنداول)، بدتر از بد اند.

بیاید رُگ و راست باشیم! ادبیات ضد ملی دشمنان داخلی، آن قدر وقیح و زشت است که ما را تشویق می کند، اگر هم نشین بدان نیستیم، با درک ناگواری های صدای خاموش، اختیار موضع احتیاط مضر و

افغان نامه: نوشته ی مصطفی عمرزی

۹۹ /

ملاحظاتې که هرگز و به خیر ما نیستند، تسلیم فشار و تحمیلی نشویم که فقط علاقه مند اند از کسانی آسوده شوند که خواب خاینان شناخته شده ی تاریخی را خراب می کنند.

شرط ما به حمایت از پروسه ی اصلاحات و حاکمیت قانون و رئیس جمهور، حضور و تضمین کار اتمر هاست. ما، اهل کار و خدمت را خوب می شناسیم!



یک تنه در برابر همه (الحاج نجیب الله کابلی)

در گرماگرم ایجاد تلویزیون ها که اکنون فقط در پایتخت، به بیش از ۳۰ شبکه رسیده اند، گفت و گو هایی میان مردم رایج شدند که حکایت از نشرات ویژه ی یکی از تلویزیون های خصوصی داشتند. تلویزیون «امروز» که توانایی های مالی اش از نشراتش هویدا بود، اما تفاوت ویژه ای را به نمایش گذاشت که بیش از همه، پیوسته به طرز فکر و موضع موسس اش بود.

یورش بی محابا بر حوزه ی به اصطلاح علمیه ی خاتم النبیین و تلویزیون تمدن که گفته می شود شدیداً وابسته به جمهوری اسلامی ایران اند با نقد عنعنات ناپسند که در برنامه ی «بیا و ببین» انعکاس می یابد، نجیب الله کابلی را که تا آن زمان به عنوان وکیل جسور پارلمان معروف شده بود، به شخصیت مردمی و ملی مبدل می کند.

حاکمیت جدید افغانستان (پس از طالبان) با تنوع حضور جهانی (= سیاست های متنوع)، دشواری های پس از جنگ و حضور گسترده ی افغانان در کشور های همسایه، ناگزیری های دایمی داشته است تا بیشتر در موضع غیر موثر قرار گیرد. اگر اعتراضی در کار بوده است، پس از تبادل ادبیات کم مهارت دیپلماتیک، قربان و صدقه ی غیر رسمی همسایه، تگدی گونه خواسته اند در برابر دشواری های مردم، آدمیت را فراموش نکنند.

در کنار جامعه ی جهانی، حضور دگرگونه ی همسایه گان که تا دیروز با سلاح و حمایت مستقیم از جناح های درگیر، محسوس بود نیز تغییر می یابد. آنان این بار در شکل خیلی مخرب تر از گذشته (تفکرسازی و صدور ایدئالوژی) می کوشند در میان ملت، گسست فکری رونما شود که بدون شک، نهایت آن ها اغراض برای پارچه پارچه شدن جغرافیای افغانستان است.

واکنش های طبیعی مردم به عنوان توده های آگاه و کسانی که طعم تلخ زنده گی در ایران و پاکستان را چشیده اند، به عنوان مشت های محکم بر دهان دشمنانی بودند که میلیون ها دالر مصرف می کنند تا مزدور ایرانی و پاکستانی بسازند، اما با کمال کورخوانی از میلیون ها تن به نام افغانانی پذیرایی می کنند که در شدت سلوک زشت، توده های خودجوش ضد بیگانه می شوند؛ زیرا آنان اصلیت بیگانه به نام همسایه را در قرابت به آنان، به درستی درک کرده اند.

در میان مردم، مردان و زنانی که باعث قوت حس ملی و میهن دوستی می شوند، جایگاه ویژه دارند. آنان الگو هایی می شوند تا مردم در مسیر درک مسایل، بیشتر بدانند که در جهان کنونی ما، وقتی از مرز های کشور ها عبور می کنند، به یادشان بماند که از کجایند، اما در مقام آدمیت، فرقی نگذارند.

الحاج نجیب الله کابلی با صراحت بیان، جسارت کردار و مشی ای که گاه تا مرز رسوایی کسانی رفت که با نام جناح و تجمع بر سر سفره ی آستان بوسان (بیگانه)، معنی «خاین، خایف است» را وضاحت بخشیده

افغان نامه: نوشته ی مصطفی عمرزی

۱۰۲ /

اند، از شخصیت هایی ست که خداوند برای مردمی که تنها بمانند، ارزانی می کند. او پس از ظهور سیاسی با صراحت بیان، تبیین و عمل، به مردم یاد داده است و در این مثال، الگو می شود که در مساله ی ملی، نفع مردم، به معنی واقعی ملی می رسد.
نجیب الله کابلی:

«احمدشاه مسعود، فقط برای تعدادی قهرمان است. من هیچ مخالفتی با طرفدارانش ندارم. قهرمان شان باد! فرض کنیم جنگ مسعود با طالبان و حزب اسلامی، دفاع در برابر تجاوز پاکستان بود، اما بد نیست از خود پرسیم که جنگ وی با حزب جنبش ملی به رهبری دوستم و وحدت اسلامی به رهبری مزاری را چه نامی بگذاریم؟ قاتل هزاران تن از جوانان هزاره، اوزبیک و تاجیک که در افشار، سالنگ ها، بادغیس، کندز، بغلان، مزار، سمنگان و سایر مناطق کشته شده اند، کی هاینده؟ آیا جنگ با دوستم و مزاری هم دفاع در برابر تجاوز پاکستان بود؟ اگر جنگجوی دخیل در جنگ های داخلی «قهرمان» است، پس دوستم، مزاری، محقق، حکمتیار، سیاف و خلیلی قهرمان تر از احمدشاه مسعود اند و ما قهرمان های ملی داریم.»

الحاج نجیب الله کابلی را برای بیان حقایق و دفاع از منافع ملی و ارزش های افغانی می ستاییم.

شرح تصویر:

کنفرانس خبری الحاج نجیب الله کابلی راجع به خیانت تیم «جبهه ی متحد ملی» به اشتراک امرالله صالح، محمد محقق، عبدالرشید دوستم و

افغان نامه: نوشته ی مصطفی عمرزی

۱۰۳ /

احمد ضياء مسعود. دانا رورابا کر، سناتور جنجالی امریکایی، طرف مذاکرات چهار ناخلف داخلی بود.

الحاج نجیب الله کابلی، پس از آن که انشعابش از جبهه ی به اصطلاح ملی را اعلام می کند، طی یک کنفرانس خبری، پرده از خیانت ملی افرادی برمی دارد که زاده گان بحران چهل سال اخیر اند.

اگر دستان خارجی از مقدرات مردم ما کوتاه می بودند، کسی فکر نمی کرد روز هایی نیز می آیند تا ناچیزترین هویت های اجتماعی و سیاسی که در سایه ی بیگانه بزرگ شده اند، بزرگ تر از آنی شوند که سایه ی خسک در طلوع و غروب آفتاب، بزرگ نمایی می شود.



افغان نامه: نوشته ی مصطفی عمرزی

۱۰۴ /

به رنگ آبی (شهید مینا کشور کمال)

افغانستان در گیر بحران که اینک در پی آمد فراز و فرود، هنوز در گیر است، در اوج بلندی ها و در فرود پستی ها، رستگاران را معرفی کرد که اگر مردم ما شان، حیثیت و خودشان را فراموش نکردند، از کمال انسانیت و تعلق خاطر همان رستگاران بهره بردند که بهترین مبارزه را در مسیر اهداف انسانی و میهنی، دنبال می کردند.

سرزمین ما اگر در بحث کشور ویران، محروم و حرمان یافته، سوژه ماند و از مقال بحران و بستر خونین اش برنامه می سازند و برای طمع و نیات خویش برنامه می بافند، سخن از زنان و مردان اش است.

طبیعت، خلاقیت، انبوه کار فکری، حتی هوس ها و ستم ها نیز خاص می شوند تا در جغرافیای انسانی افتاده در کره ی خاکی، تاریخ، داستان، روایت و مقال شوند و مردمانی که در جهان امروز، از گذشته خاطره دارند، از آن ها بیاموزند.

ما که ملاک خوبی و زشتی را در میزان فرهنگ خود همواره رعایت می کنیم، ویژه گی هایی که استوار بر ارزش های خوب انسانی اند، پشتوانه هایی می شوند که اگر پای صحبت ملت و میهن باشیم، اهمیت دارند.

زیر چتر آسمان آبی این سرزمین که خود صفای حضور است، مردان و زنان زیادی اندیشیده اند؛ رزمیده اند و ایثار کرده اند. در این میان

اندیشه بر دختر افغان، پیش از آن که خیال را مجال دهد از کمال آفرینش در ظرافت بر زیبایی بیافتد، احترام را تبارز می دهد و این برای کسانی که زنده گی را مبارزه ی انسانی برای کرامت انسانی می دانند، خیره کننده تر است. رابعه، گوهر شاد، ملالی، ناهید ... و مینا، تلالوی ادبیات، خرد، حماسه، جرات و جسارت اند که الگو می شوند و از میان هزاران وجودی که شانس یافتیم از عقب سد های قیود بشناسیم، ما را متوجه می کنند ناگفته ها و آموزه های زیادی وجود دارند تا برای راستی و رستن، به یاد آوریم.

زمانه ها، هر کدام در نوعیت روزگار، حادثه ها را نگه داشته اند و خوشبخت ملت هایی اند که قید قلم، ایثار و جان نثاری فرزندان شان را به قید آورده است.

در زیر آسمان آبی و در فضای سرزمینی که تیره گی ها و سیاهی هایش ابر های بی ثمر اند، در فرصت هایی که روشنایی، رنگ آبی را حلاوت می دهد، مجال می یابیم مقال خود را تازه کنیم و این نمی شود مگر اندیشه بر کارنامه ی زنان و مردان این سرزمین.

در سطوری که قرار اند در این برگ ها رقم بخورند، اندیشه ای مرا واداشت تا اگر توانستم ترسیم کنم، جرات می دهد؛ جسارت می بخشد و بی باک بود.

پس از پایان کارنامه های راستی و درستی (پیش از هفت ثور) سیما هایی به شهرت آمدند که در دو سوی جبهات مخالف و موافق، اگر

خوب دارند و زشت، بیشتر در قواره هایی «ما» ها و «منم» ها فراموشی می دهند که هیچ پایه ای استوار نخواهد بود.

حقیقت، کرامت انسانی و توجه بر ارزش هایی که پیوسته بر منافع توده ها بودند، اندیشه ای را معرفی می کنند که هرچند در روزگار سیاه کنونی، تحریف می شود، اما آهسته آهسته ما را انگیزه می بخشد مقال خود و خودشناختن را از نو دنبال کنیم.

مینا و اندیشه ی مینا را با مفهوم «حقیقت، تلخ است» دریافتیم و آگاه شدیم که در نوسان روزگار، حقیقتی نیز یافت می شود که هرچند تلخ است، اما کذب نیست.

مینا، زنی که فریاد کرد بی خود نشویم و خونین شد تا مُهر حقیقت اش ابدی باشد، همان اندیشه ای ست که در این جا، او را جست و جو می کنم تا یاد ما نرود فقط راستی است که درستی می آورد.

سال ۱۳۳۳ خورشیدی (۱۹۵۴ میلادی)، سالی ست که در معرفی زنده گی فرزندان راستین این سرزمین، فرزندی از دخترانش را معرفی می کند.

مزیت زنده گی در پایتخت، دختر افغان را از مزایای آموزش در مکتب بهره مند می سازد و هياهو قطب ها (کمونیسم و امپریالیسم) شعور او را برای درک در روزگاری نیرو می بخشد که زایشگر حادثه هاست.

تا هنگام تجاوز اردوی سرخ، جامعه ی افغانستان، بیشتر متأثر از تحولاتی شد که از خارج صادر می کردند. این که جریان های راست، چپ، بنیادگرا ها و اعتدالیون به چه میزانی مقوله های رویداد های عظیم

افغان نامه: نوشته ی مصطفی عمرزی

۱۰۷ /

سیاسی، فرهنگی و اجتماعی متاسفانه ناهنجار را ساخته اند، بدون آن که نیاز به بررسی آن ها باشد (تاریخ)، حضور نامیمون عوامل بحران در تجربه ی مردمسالاری دوم (حاکمیت کمرزی) را می توان با نحوه ی استفاده و کردار ناصواب، به راحتی درک کرد.

شهید مینا که در حاشیه ی جریان های وابسته و دلبسته به ملت قرار داشت، در مقدمه های بحران (۱۹۷۷) یکی از جسورترین و آگاه ترین جریان های سیاسی زنان افغان (راوا= جمعیت انقلابی زنان افغانستان) را به میان می آورد که برکنار از سازمانک ها و گروهک های فرمایشی، دولتی و حزبی-ایدیالوژیک، زنان و دختران افغان را برمی انگيخت برای مهین، مردم و خودشان مبارزه کنند.

سازمان «راوا» به مجموعه ی به هم پیوسته ای از آن زنان و دختران افغان مبدل می شود که ردیف می شوند و کلیت شدند تانه تنها سهم تاریخی خویش را حفظ کنند، بل وجودی (زن) را از ستم و برده گی ای بیرون کشند که این قید و بند را در توجیه جهالت و نادانی، میراثی از گذشته های تاریک نیز داشتند.

پس از تجاوز اردوی سرخ شوروی بر افغانستان، مینای آگاه و پویا، اندیشه اش را با نشر نشریه ی «پیام زن» در سال ۱۹۸۰، محسوس می سازد و نخستین سازمان زنان و دختران آگاه افغان، صاحب نشانی ای می شود که در همه و جنجال های مخالف و موافق (دو قطب کمونیسم و امپریالیسم)، تصویر برجسته از حضور ذهن ملت افغان و افغانان باورمند بر انسانیت و منافع افغانستان بود.

فاکولته ی شرعیات پوهنتون کابل، از مهمترین مراجع آموزش های عالی دینی در افغانستان است و این محضر به یاد دارد که چه گونه دختری از فرزندان این سرزمین، دلخواسته، معنویت الهی را خواسته بود؛ یادی که منتقدان تنظیمی او، باید به یاد داشته باشند.

مینای افغان، محصل فاکولته ی شرعیات، هرچند برای مبارزه اش بر ضد متجاوزان روس، برای پایان آموزش عالی موفق نشد، اما سفارشات الهی را با تاسیس موضع انسانی، بهتر از تفنگ به دستان و تنظیمیانی اجرا کرد که با تابو های وجود، توتم های قومگرا و تنظیمی، رهروان کنونی آنان اند.

بستری که برای مبارزه ی مینا و سازمان راوا به میان آمد، خشن تر و سنگلاخ تر از میوندی بود که ملالی قهرمان را معرفی می کند. داخل افغانستان با وحشت کمونیستی و بستر هجرت با تنوع ده ها تنظیمی که خواسته و ناخواسته چوب های سوخت آتش کمونیسم ستیزی بودند، هر افغانی را که محیط هجرت در پاکستان و ایران را می شناختند، آزرده می سازد. وحشیگری خلقی و پرچمی در قتل عام و رقابت های تنظیمی که پسان تر به بلایای عظیم ستیز قومی مبدل شدند، بستر های خوبی نبودند تا شماری از دختران و زنان آگاه-ولو جسور افغان، به راحتی از شان و سرزمین شان دفاع کنند.

قطب مخالف کمونیسم برای تحقیر و مبارزه با شوروی از هیچ گزینه ای روگردان نبود و این توجه، نقطه ی عطف در بررسی سیاست هایی ست که پی آمد های ناگوار داشتند.

همچنانی که افغانان آگاه و وطن پرست به حاشیه رانده می شدند، جلو تفکری نیز گرفته می شد تا مجاهدان افغان را مانع شوند که افغانستان، تنها «دارالجهاد جهانی» نیست، بل خانه ی مردمی نیز است که افغان نامیده می شوند.

کشانیدن جریان های برحق و مردمی افغانان به حاشیه که بر ضد شوروی مبارزه می کردند و آن نهاد هایی که آگاهانه در فکر مردم بودند، جویی را به وجود آورده بود که فقط با ترسیم ستیز جناح های درگیر از آن، به خوبی می توان تشخیص داد اگر در دو سوی زمینه های مردسالاری، مردان آگاه و وطن پرست افغان نابود شدند و به حاشیه رفتند، زنان و دخترانی که تعهد دینی و میهنی داشتند، برای مبارزه، ناگزیر از پذیرش چه ناگواری ها و تلخکامی هایی که نبودند؟ سازمان «راوا» و مینای شهید، در سالیان دشوار افغانستان و ملت افغان، در مسیری جلو رفتند که شعوری بود و از پیمایش این سیر، توشه ای ساختند که در هر بحران و نابسامانی، فقط به کار ملت و مردم می آید. نشریه ی «پیام زن» با نشر نوشته ها و انعکاس رویداد های افغانستان که از مزیت تفکر زنان و دختران مبارز و پاک افغان بهره می برد، دریچه های گرچه کوچک، اما همواره بازی بودند تا مردم ما در هیاهوی سیاست، منافع و خودشان را فراموش نکنند.

راست است و آزموده شد که اندیشه و کردار استوار بر اخلاص، ثواب می آورد. تردد جریان های دو قطب، عجیب نشده بودند که جامعه ای به نام تماشاچیان جنگ سرد، سیما ها و نوا هایی را مشاهده می کردند

که قطبی نبودند و در آن روزگار مواضع روسی- امریکایی، موضع انسانی می ساختند.

سازمان «راوا» و شهید مینا از ژرفای جبهات مبارزه در عقب بلندگوهای میدان هایی نیز قرار گرفتند که این جا و آن جا بحث «آدمیت» را سفارش می کردند.

حضور مینا در اجتماعات بیرون از افغانستان و عقب جبهات مجاهدان افغان در پاکستان و ایران، خواسته های بر حق مردم ما را سوای شعار و ستیزه گری های جهادی و کمونیستی به گوش جهانیان بُرد و تماشاچیان جهانی که مقال افغانستان را در نبرد دو قطبی و یا هم در ترحم بر توده های آواره دنبال می کردند، تعاریف دیگری نیز از افغانستان و افغانان شنیدند که با روایت مینا و «راوا»، عبارت از حقیقت حال مردم و کشوری بود که در گرماگرم نبرد، حقوق آنان زیر پا می شدند.

در سال ۱۹۸۱ میلادی، شهید مینا پس از دعوت حزب سوسیالیست فرانسه به اروپا می رود و تا اشتراک در کنگره ی «ولانس» که یاد او را با قامت افراشته و انگستانی که با نشانه ی پیروزی ملت افغان، در برابر نماینده ی اتحادشوروی (بوریس پوناماریوف) بلند کرد تا جلسه را ترک کند، تاریخی می سازد.

بازگشت به جبهات مبارزه، دختر افغان را که دیگر از جا افتاده گی اندیشه هایش شادمان بود، انگیزه می دهد در مسیر مبارزه غمگسار باشد

و در محدود یادگار هایی که نگذاشتند بیشتر شوند، شفاخانه و آموزشگاه می سازد.

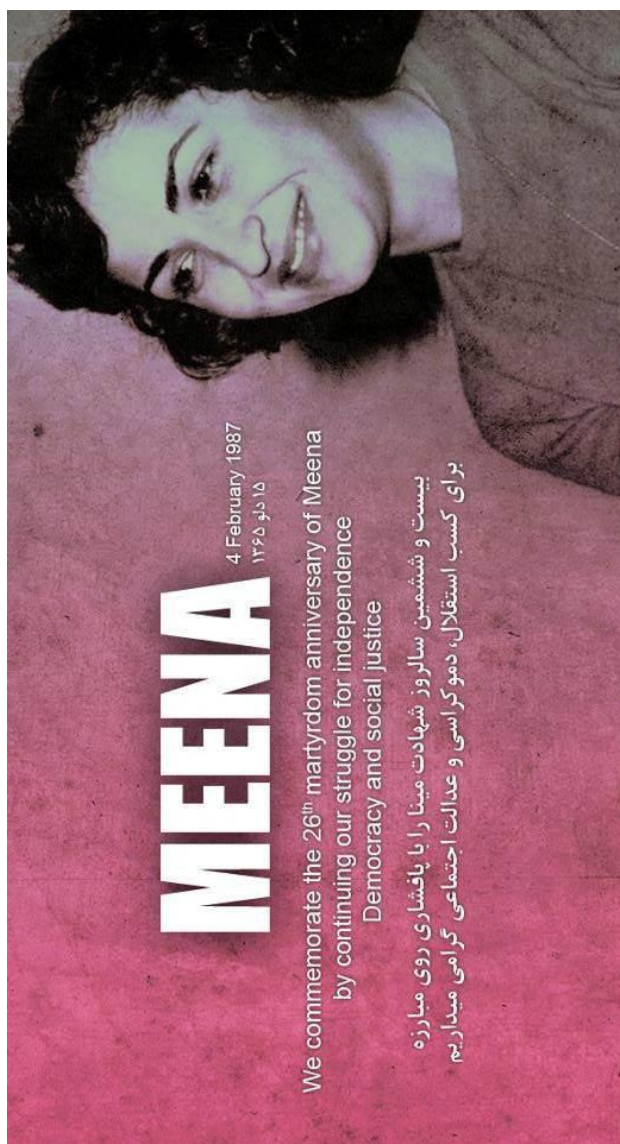
سایه ی ابر های جهالت که در هر کجایی بر ملت ما اشک تمساح می شود، به آسانی اجازه نمی دهد از این بد شکل بد ترکیب که از بخار و دود عنعنات و ستیز جانوران تنظیمی بر آسمان آبی رفته اند، دختران و زنان افغان از سیاهی به راحتی به روشنایی بروند.

رابعه را مجبور کردند با خون خویش، داستانش را رنگین سازد. گوهرشاد را اعدام کردند تا خرد زن را خفته کرده باشند. ملالی، پس از میوند، در اعماق مردسالاری ها، دفن شد. ناهید را کشتند تا شعور سیاسی را دفن کنند و مینا را ترور کردند تا جسارت زنان و دختران افغان را سانسور کنند. پایان زنده گی مینا، یک نواخت است: مرگی که زود رسید.

سال ۱۹۸۷ میلادی در شهر کویتة ی پاکستان، تراژیدی ای را رقم زد که در واقع درد های مردم ما را تازه می کرد. گروه های رقیب و ستیزه گر تنظیمی که با بنیادگرایی دینی و مذهبی، برای هر چیز و هر کسی تعریف و برنامه داشتند، جریان ملی - جهادی شهید مینا را چراغی یافتند که در تاریکی های ذهنیت های قومی - تنظیمی، برای روشنایی افغانان روشن شده بود. مینا و دو تن از دوستانش شهید شدند. سال ۱۹۸۷ میلادی، تاریخ آن روز سیاه است.

افغان نامه: نوشته ی مصطفی عمرزی

۱۱۲ /



MEENA

4 February 1987
۱۳۶۵ دلو ۱۵

We commemorate the 26th martyrdom anniversary of Meena
by continuing our struggle for independence
Democracy and social justice

بیسټ و ششمین سالروز شهادت مینا را با با فشاری روی مبارزه
برای کسب استقلال، دموکراسی و عدالت اجتماعی گرامی می‌داریم

واقعیت دیگر (امراالله صالح)

یادآوری:

امراالله صالح در شمار جوان ترین مدیران حکومت از نخبه گان حامی مرحوم احمد شاه مسعود نیز به شمار می رود. موضع گیری های ملی او قبل و بعد از جریان «روند سبز افغانستان»، به جمع افغانانی افزود که می دیدند منطق دفاع وی از هویت ملی و جرات بیان آن در میان مجموعه ای که گمان می رفت بیشتر از همه (اعضای جمعیت و شورای نظار)، مخالف ارزش های ملی اند، هموطنانی زیادی را به احترام او واداشته بود. هنوز نوشته ها و بیانات بی شمار صوتی و تصویری صالح در میان مردم ما رد و بدل می شوند. این قلم در فرصت های مختلف به کثرویی های رییس پیشین امنیت ملی تنقید داشته ام، اما این موضع گیری ها، هرگز به معنی فراموشی موضع ملی جناب صالح نیستند. او با جسارت در رسانه ها ظاهر می شد و با سواد بلندی که دارد، از هویت ملی دفاع می کرد. این موضع وی، خصومت کم ظرفیت هایی را نیز برمی انگیزد که گاه بر اثر موضع ملی مرحوم محمد قسیم فهمیم، ناآگاهانه به تجریدی پا می گذاشتند که حالا شماری از آنان را از ملت، جدا می کند.

در سال های اخیر، رشد هویت طلبی های قومی، حتی فراتر از نفس مساله شد. بنابراین اگر هیچ محدودیتی بر ابراز وجود قومی وجود ندارد، بحث از تحمیل هویت قومی به نام ملی، به هیچ عنوان منطقی

نیست. دولت کنونی با تبلور تقسیم بندی قومی شکل گرفته است که شاید در تاریخ افغانستان، بی سابقه باشد. فعالیت های آزاد فرهنگی، رسانه یی و فکری، حتی به حد گرایش های مذموم قومی و شعار های تفرقه انگیز خر-آسانی، آشکار می کنند که محدودیتی به نام تحمیل هویت قومی به نام ملی، بی معنی است. اصرار ما به افغان بودن، حفظ سقفی ست که در ناداری های کنونی، حداقل بی خانه نباشیم. جناب صالح با موضع گیری های به جای ملی، از خط عقلانیت، دور نرفته است. با نشر «واقعیت دیگر» در حالی از او حمایت می کنیم که حامیان ارتجاع و فرار از منطق، عقب او را گرفته اند تا به جمع بازاریانی پیوندند که به مهم ترین سوژه های نفرت، تمسخر و تحقیر، مبدل شده اند.

«... شاید پشتون و از کندهار باشم. شاید تاجیک و از پروان باشم. شاید هزاره و از بامیان باشم، اما همه افغان و از افغانستان استیم. یک ملت، یک سرزمین!» خدا کند عین سخنان امرالله «صالح» را اقتباس کرده باشم. سخنانی که از شعور بلند ملی حکایت می کنند و روز های زیادی روی صفحات فیس بوک افغانان، پسندیده می شدند و به اشتراک می گذاشتند.

روزی حین شنیدن یکی از برنامه های میزگرد رادیوی آزادی، متوجه تاثیر سخنانی بودم که همانند اقتباس بالا، احترام و شگفتی شنونده گان و گرداننده گان رادیوی آزادی را برای آقای امرالله صالح به همراه

داشتند. آقای صالح در آن برنامه ی رادیویی نیز در هر نوبت پس از پایان صحبت هایش، به تکرار به این جمله تاکید می کرد: «شکر الحمدلله مسلمان و افغانم!» او در برابر پرسش های شکاکانه ی گرداننده گان که بی جهت نبودند، پاسخ ارائه می کرد که مخالفان ارزش های ملی، حلقات کوچک و ناچیز اند.

اگر استثنا وجود دارد و اگر شرایط تحمیلی، جامعه ی افغانی و ملت افغان را ناگزیر کرده اند در پی آمد رویداد هایی که ناشی از مداخله ی خارجی بودند، متفرق شوند، در شرایطی که هیچ چیزی به اندازه ی وحدت و با هم بودن موثر نیستند، چرا برای گذشته های شماری، خود را از شخصیت های خبیر محروم کنیم و به اصطلاح «تر» و «خشک» را بسوزانیم؟ هرچند استند کسانی که با چسپیدن به گذشته ی تنظیمی و ماضی ای که دیگر تاریخ گذشته است، هنوز در غفلت به سر می برند و با پی گیری اغراض تنظیمی در اوج فرار از عقل (خراسان بازی)، نمی گذارند افغانستان را محدوده ی بدانیم که ترک حقیقت افغان و افغانستانش را شرک و کفر می دانیم؛ زیرا افغانان در حب وطن، بی مانند اند. بنابراین هرگز کافر و مشرک نمی شویم.

تاکید بر موضع ملی و افتخار بر هویت افغانی، محدود به کسانی نمی شود که همانند آقای صالح، وقتی نوبت نقد مخالفان برسد، فراموش کنیم در میان تجربیات جناحی و تنظیمی نیز وطنپرستانی وجود دارند که اگر اجبار دیروز، آنان را بی خود کرده بود، حب وطن، آنان را

وداشته است با گسست از گذشته های ناخوش، انشعاب کنند و با عقلانیت اختیار، اجر خداوندی و رضایت مردمی را به دست آورند. در این مقال به همین بسنده می کنم که «واقعیت های دیگری» نیز در برابر ما قرار دارند. نیازی نیست بر اثر کردار گروه ها، اشخاص یا اشتباهات، قلم حذف بکشیم و فراموش کنیم درس های آموزنده ای در کثرویی ها نیز وجود دارند.

بهرتر است مردم را از وجود نخبه گانی مرحوم نکنیم که هریک با دال خودشان متفرق شده بودند و اکنون که مقال منافع ملی و سرزمین، بزرگتر از مقال تنظیمی، سمتی و منطقه یی ست، با صدای بلند از حقوق همه دفاع می کنند.

کسانی که برای منافع ملی، ارزش های افغانی و سرزمین افغانستان، حاضر اند آزمون دهند و برای این امور مهم، موضع گرفته اند، بایسته است نگرش بر آنان را با «واقعیت دیگر» نیز محک بزنیم.

ده ها و صد ها تن از نخبه گان و شخصیت هایی وجود دارند که گرچه با پیشینه ی تنظیمی، سوژه های مهم نقد اند، اما ارزش موضع آنان با اخلاصی که در مبحث منافع ملی بروز می دهند، بیشتر از آن است که آنان را با حقایق کوچک تنظیمی، خورد نموده و به حاشیه برانیم.

در تمام جریان های سیاسی، جهادی، تنظیمی، حزبی و مقاومتی افغانستان افرادی بودند و استند که هرگز از تحفظ افغانیت و افغانستان

افغان نامه: نوشته ی مصطفی عمرزی

۱۱۷ /

غفلت نکردند و امروز اگر در مقام جامه ی عمل می ایستند، به آنان نیاز داریم.



مردی از سرزمین آزاده گان (محمد شفیق گل آقا شیرزی)

یادآوری:

در زمستان سال ۱۳۹۲ خورشیدی، همراه با آقای حفیظ الله بارکزی که عضو «انجمن بارک» و رییس «شورای ژورنالیستان افغانستان است»، به مرکز انتخاباتی گل آقا شیرزی رفتم. مرکز دفتر انتخاباتی آقای شیرزی، واقع عقب سینما زینب و در جوار منزل پدری من قرار داشت که اکنون از منازل وی در شهر کابل به شمار می رود. قبل از این، آقای شیرزی را زمانی که وزیر فواید عامه بود و نیز هنگام مسوولیت ولایت ننگرهار از نزدیک دیده بودم و می شناختم. در هر دو نوبت قبلی، یک جا با اعضای اتحادیه های ژورنالیستان با او ملاقات کرده بودیم.

گل آقا شیرزی، در شمار اشخاصی شناخته می شود که هرچند گذشته ی جهادی و تنظیمی داشتند، اما کوشش های آنان در حکومت جدید (پس از طالبان) بسیار موثر بودند. آقای شیرزی از اعضای فعال تیم کرزی شمرده می شد و تلاش می کرد بر اثر شرایط نو، فاصله از مسایل جنگ با توجه به عمران و رفاه بیشتر شود. تلاش های او برای اجتناب از سیاسی ساختن نظام (اختیار نام جمهوری افغانستان در لویه جرگه ی قانون اساسی) و تامین ارتباط مردم با نخبه گان تکنوکرات، او را در چند جهت معرفی می کردند. او از سویی می کوشید با برنامه های عمرانی به مردم کمک کند و از جانب دیگر تلاش می کرد مردم با دوری از گرایش های سیاسی، به اولویت های انسانی شان برسند. این

که به چه میزانی موفق بود یا نه، کارنامه ی اعضای فعال حاکمیت کرزی به همه گان روشن است. می دانیم که در شرکت سهامی حکومت کرزی، کمتر کسی بوده است که به چیزی نرسیده باشد، اما تشخیص افراد فعال که به اصطلاح هم می گرفتند و هم کار می کردند، شاید شاخصه ی شناخت افرادی باشد که گل آقا شیرزی در میان آنان قرار داشت.

آقای شیرزی بر اثر رفتار خاص سیاسی و فرهنگی و ارتباطات مردمی، در میان افغانان از احترام و شهرت بهره مند می شود. او به این لحاظ بود که جرات می کند در انتخابات ریاست جمهوری سهم بگیرد. من بر اثر سابقه ی شناخت، حرمت و احترام وی به فرهنگیان و اهل رسانه ها، کوشیدم تلافی کنم.

آقای شیرزی در سال ۱۳۸۷ با دعوت ما (دست اندر کاران رسانه ها) به ننگرهار همیشه بهار، مهمانی بزرگی ترتیب می دهد و پس از آن، مبلغ قابل توجهی را به اعضای اتحادیه ی ملی ژورنالیستان افغانستان، کمک می کند.

چنان چه آوردم، در زمستان سال ۱۳۹۲، با جناب بارکزی به دفتر مرکزی- انتخاباتی آقای شیرزی می روم. آقای حفیظ الله بارکزی که از دوستان من است، لطف می کند که «اگر خواسته باشی با تیم آنان کار کن!» در شرحی که راجع به آقای نادر نعیم نوشته بودم، آورده ام که بر اثر کمک در چند موضع نمی توانستم در یک جا باشم. بنابراین در این نوبت نیز کوشیدم فقط کار نمونه انجام دهم. به این دلیل به جناب

افغان نامه: نوشته ی مصطفی عمرزی

۱۲۰ /

بارکزی گفتم که می خواهم در پروسه ی تبلیغاتی شان سهم بگیرم. در آن زمان، داکتر فریدون بارکزی، مسوولیت دفتر تبلیغاتی آقای شیرزی را برعهده داشت. با او آشنا شدیم. شخص بسیار مودب، تحصیل کرده و خوش برخورد بود. داکتر بارکزی از حضور ما استقبال کرد. مدتی پس از این دیدار، جزوه ای ترتیب دادم که در زیر از نظر خواننده گان افغان می گذرد. این جزوه را که محتوای تبلیغاتی دارد در اختیار تیم انتخاباتی آقای شیرزی قرار دادم، اما نمی دانم که استفاده کردند یا نه! انتشار نسخه ی مجازی این نوشته، صرف به منظور ارائه ی اطلاعات است.

دیباچه:

پس از آغاز بحران (هفتم ثور) بازیگران افغانستان، فقط با نام های کسانی خلاصه نمی شوند که از رهبری کشور تا رده های وابسته به جریان های بیرونی، در بیش از سی سال دشواری ها و رنج های مردم، سوژه های دست اول، شخصیت های مهم گفتار ها، نویسنده گان و منتقدانی بودند که چکیده ی دار و ندار کردار و اندیشه های آنان، خلاصه ای از صفحات اندوه و تلخکامی های ملت افغان است.

پا به پای رویداد های رژیم ها، جریان های مردمی از مبارزان مجاهد تا مهاجران و قلم به دستانی که افغانستان دچار بحران را در مقال افغانیت و منافع ملی فراموش نکرده بودند، طرف دیگر همان مبحثی ست که فقط بر شرح اعمال و اندیشه های زعامت ها و وابسته گان بیرونی بسنده می شد.

بودند و استند افرادی که چه در دشواری های جهاد و چه در مشکلات جنگ های داخلی و حاکمیت طالبان، در دشوارترین سالیان تاریخ افغانستان و زنده گی ملت افغان، اگر روزی در سنگر جهاد بودند، در کمترین فرصت ها نیز فراموش نکردند که صاحب خانه ای به نام افغانستان اند و به ملتی به نام افغان تعلق دارند. کردار این افراد، همان کارنامه هایی را ساخت که در هنگامه های نبرد ها و پریشانی های مردم، فضای امن، توجه به درد ها و نشانی هایی برای شنیدن سخنان و غم ها را به وجود آوردند.

در این جزوه ی مختصر، بخش هایی از زنده گی و کارنامه ی یکی از آن فرزندان کشور را آشکارایی می دهیم که هرچند نیازی به توصیف ندارد، اما جزییات زنده گی مبارزانه می تواند برای آن افغانان و جوانانی انگیزه دهند که همانند گل آقا شیرزی به مردم نیز فکر می کنند.

زنده گی و آموزش:

کندهار حماسه آفرین، آن خاستگاه و سرزمینی ست که هرازگاهی که افغانان در اندیشه ی افتخار و غرور می شوند، نام های میرویس نیکه، محمود هوتکی، اعلی حضرت احمد شاه بابا، ملالی، علامه حبیبی، مردان و زنان مبارز و نیک سرشت آن ولا، آنان را یاری می رسانند. گل آقا شیرزی، زاده ی کندهار بزرگ یا این خطه ی مردان بزرگ است. سال ۱۳۳۳ شمسی، شاهد تولد فرزندی از فرزندان صدیق افغانان

افغان نامه: نوشته ی مصطفی عمرزی

۱۲۲ /

می شود و محمد شفیق، نامی ست که خانواده ی متدین شیرزی، او را با آن، مسمی می کنند.

گل آقا شیرزی به فامیل بزرگی از شاخه ی بارکزی تبار پشتون تعلق دارد، بنابراین، توجه در امر پرورش و آموزش او، نکته های مهم در دستور مراقبت از وی بودند. در کنار مهر و عطوفت مادر و پدر، محمد شفیق، راهی مکتب می شود و لیسه ی مشرقی کندهار، نخستین آموزشگاه این افغان بود. فراغت از مکتب، محمد شفیق را برای تعمیم دانش انگیزه می دهد و او راهی دارالمعلمین می شود.

کارنامه:

مستوفیت ولایت کندهار، نخستین نهاد دولتی ست که محمد شفیق را برای کار در خود می پذیرد و او با منش بزرگوارانه و مسوولانه، همان گونه که اکنون نیز بر اثر صداقت در کار شهره است، مسوولیت هایش در این اداره را با حُب میهنی جلو می برد و پس از آن در سپین بولدک، اجرای وظیفه کرده است.

محمد شفیق جوان که تازه برای خدمت به وطن، تجربه ی کاری را سپری می کرد، در همان ماتی درگیر می ماند که با آغاز هفتم ثور، ملت مسلمان افغان را در خود فرو برد.

فاجعه ی هفتم ثور، هنوز مردم مسلمان و سربلند ما را به خود مشغول کرده بود که در ششم جدی سال ۱۳۵۸ شمسی، اتحاد جماهیر شوروی با شکستن تمام مرزهای انسانی و اخلاقی، بر سرزمین اسلامی و ملت

آزاده ی افغان، یورش می برد و تراژیدی ای را رقم می زند که هنوز هم از ناگواری هایش در رنجیم.

شهید الحاج عبداللطیف، پدر محمد شفیق که برای تربیت و آموزش پسرش، او را با حمایت از تحصیل در مکتب و دارالمعلمین، کمک کرده بود، شفیق جوان را متوجه می کند که زمان آزمون خیلی بزرگ یا دفاع از میهن، شرافت، آزاده گی و افغانیت، فرا رسیده است.

کسانی که سالیان دشوار جهاد بزرگ افغانان را به یاد دارند، می دانند که قرار گرفتن در سنگر جهاد، همان انگیزه و استقامتی را می خواست که پدران ما در تاریخ پُر شکوه گذشته داشتند. محمد شفیق که همانند تمام افغانان از خوانش گذشته های پُر افتخار نیاکان، حس غرور می کرد، در شگفتی ناشی از این که می بایست همانند نیاکان بزرگش در میدان دفاع از سرزمین و ارزش ها قرار گیرد، همت را نمی بازد و پا به پای پدر، راهی میدان های خونین و گرم جهاد مقدس افغانان می شود. فامیل محمد شفیق در نخستین تعهد دفاع از سرزمین، ناگزیر می شوند طعم تلخ هجرت را بچشند و در نخست، از منطقه ی خود از مرکز کندهار، به ولسوالی دند، هجرت می کنند. این جابه جایی که آغازی از بی خانمانی بود، نخستین فصل های داستان قربانی و ایثار خانواده ی شیرزی را رنگین می کند.

منطقه ی «محلّه جات» کندهار، شاید مکانی می باشد که محمد شفیق گل آغا شیرزی، هرگز از خاطر نخواهد برد. الحاج عبداللطیف در نبرد گرم با متجاوزان در همین محلّه با ۳۳ تن از اعضای خانواده و

افغان نامه: نوشته ی مصطفی عمرزی

۱۲۴ /

نزدیکانش به مقام رفیع شهادت نایل می آید و با شهادت آنان، محمد شفیق مجاهد، همچنانی که از سختی های دفاع از میهن و سرزمین به خوبی آگاه می شود، در سوگی فرو می رود که سال ها پس این حادثه، همچنان به عنوان رویداد فراموش ناشدنی، شیرینی کام آنان را با اندوه تلخی، عجین خواهد کرد.

پس از شهادت پدر، محمد شفیق که دیگر با صفت «گل آقا» و شهرت شیرزی (شیرزاد)، از اعتماد یاران و مردمان بهره مند بود، در مسیری در جریان های سیاسی و اجتماعی افغانستان قرار می گیرد که طی چهارده سال حاکمیت کمونیستی، چهار سال حاکمیت تنظیمی و پنج سال حاکمیت طالبان، بیست و سه سال از بهترین روزگار زنده گی اش را که مشتاق زنده گی در بستر افغانستان پیش از جنگ بود، در دشوارترین سالیان ملت بزرگ افغان، در راه مبارزه برای وطن، مردم و ارزش ها هزینه می کند و همین حضور محسوس و فعال سیاسی- اجتماعی، او را به چنان آموزه ها، درس ها و تجربیاتی می رساند که اگر در روزگار ما، مردی با نام و شهرت محمد شفیق گل آقا شیرزی، مورد اعتماد مردم است، این اعتماد را برای تلاش ها، صداقت و خدماتی به دست آورده است که در ۲۳ سال مبارزه ی پیهم، برای ملت، کشور، منافع و فرهنگ ما درگیر بود.

پس از سقوط حاکمیت کمونیستی، گل آغا شیرزی، مسیر دیگری برمی گزیند و برکنار از نبرد های تنظیمی، در مقام ولایت کندهار

تلاش می کند تا بار دیگر افغانان دردمند بیاموزند و بدانند که جنگ های فرسایشی و تباه کن، یگانه های مقوله ی زنده گی آنان نیستند. تا سقوط حاکمیت طالبان، گل آقا شیرزی، خودش را به عنوان مردی که اهل کار است، معرفی کرده بود و خدمات او در راستای آرامش افغانان، مردم را امیدوار می کنند که بعضی از سیاستگران آنان، مردم و مملکت را فراموش نکرده اند.

نقش گل آقا شیرزی در حاکمیت طالبان نیز همانند همان رهبران ما که کوشیده بودند منطق، جای تفنگ را بگیرد، قابل ستایش است. آقای شیرزی، ضمن تفاهم و گفت و گو، محیطی را در کندهار به میان می آورد تا آشوب و بگیر و ببند هایی که باعث اذیت مردم می شدند، دور بمانند.

پس از سقوط طالبان، آقای شیرزی که با مشی ملی و مردمی شناخته می شد، ضمن سهم مهم در روند انتقال قدرت و فراهم نمودن زمینه ی حضور برای شخصیت بزرگ و مردمی چون اعلی حضرت شاه محمد ظاهر (بابای ملت) به زودی در تیم رهبری با رییس جمهور کرزی یک جا می شود.

گل آقا شیرزی به زودی در دومین دوره ی کاری اش در کندهار حماسه آفرین می کوشد مردم، ضمن فراموش نمودن گذشته ی خونین و درد آلود، بر اثر مدیریت و ارائه ی خدمات عمرانی، انکشافی، فرهنگی و اقتصادی، در مسیری رهنمون شوند که اگر با مشاهده ی

افغان نامه: نوشته ی مصطفی عمرزی

۱۲۶ /

کندهار کنونی، چیز های زیادی از نما های ویران و کهنه به چشم نمی آیند، کسانی از آن ولا کار کرده اند.

احساس ناشی از اعتماد ملت، بالاخره در یکی از بزرگ ترین مقاطع زنده گی گل آقا شیرزی، وی را انگیزه داده است خودش را به عنوان خدمتگار صدیق ملت، در پُست ریاست جمهوری در انتخابات سال ۱۳۹۳ شمسی، نامزد کند.



آگاه جسور

(دکتور محمد اشرف غنی احمدزی)

هیچ گاه به اندازه ی عقده ی حقارت و حسادت کسانی که در برابر موقف ملی و علمی دکتور اشرف غنی، یاوه سرایی می کنند، لذت نبرده ام.

دیوانه گانی که با هویت های اسطوره یی و فرهنگ های مداحی - جعلی (آریایی، خراسانی، فارسی)، نزدیک است خودشان را صادرات افتخاری کرات دیگر بدانند، وقتی در در مانده گی نقد حاکمیت های معاصر که با وجود استعمار و مداخله، همواره بیرون بسته اند، جغرافیا ساخته اند و تمدن، مظاهر نوین و بدون شک خیلی پُربهای کنونی را برای افغانستان به ارمغان آورده اند، هار می شوند، از کوچک ترین ابزاری نیز استفاده می کنند که حتی به کار کودکان نمی آید.

از انتساب غیر پشتونی برای دکتور اشرف غنی تا زیر سوال بُردن های کودکانه ی شخصیت علمی او، از انگشت نهادن های کژدار و مریز تا دشنام و فحاشی که اکنون هاله ی حماقت کرده اند، غبطه ها بر موقف بلند تبار او در سیاست افغانستان، دشمنان دکتور اشرف غنی را به نشرات ویژه ی طنزی مبدل کرده است.

حماقت مخالفان تا پایان حضور اجتماعی و سیاسی بزرگ رئیس جمهور، ما را بر ریش منتقدان کوردل و عقده مند او که روزتاروز از

منطق و آدمیت در باخت تاریخی ای که دیر نخواهد بود تنها بمانند، می خنداند.

در این نگارش کوچک، مجال پرداختن به شخصیت علمی و عظیم رییس جمهور را ندارم. تنها آوردن فهرست تحصیلات و تجربیات او که اکثرآ بین المللی و علمی اند، شاید چندین فصل شوند که به تنهایی مَهر های واضح بر استواری دانش او خواهند بود.

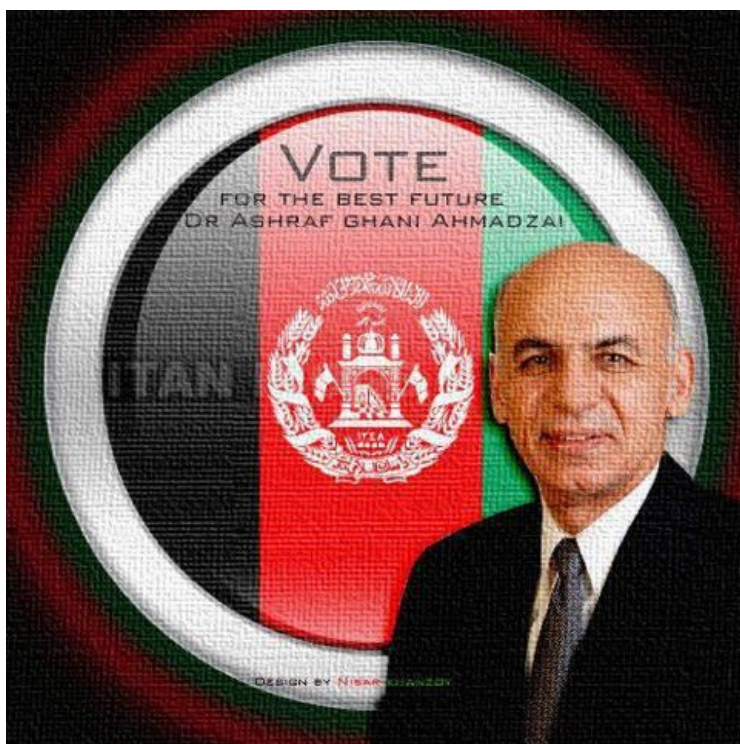
در جوی که از داستان های کودکانه ی رستم و سهراب، از هویت های جعلی و فارسیسم ساخت استعمار، از انبوه مداحی و واقعه نگاری تواریخ خر-آسانی و پارسی، پشتوانه می سازند تا تعدادی بی خاصیت و درمانده در شناخت خودشان صف بزنند و بعد به سوی رییس جمهور یورش ببرند که بر اساس آمار های «مادر فولازره»، جمعیت اکثریت شده اند و کرسی های بیشتر کابینه، از حقوق تاریخی و شاهنامه یی آنان می باشد، بر ملت افغان است تا حقیقت اصلیت خودشان را همانند گذشته های واقعی و تاریخی نیاکان مرد میدان و شمشیر به دست، حفاظت کنند. اگر تغییر نام ها، مفاد سیاسی و اجتماعی بیگانه گان شود، چرا از امتیاز و سهمی دست بکشیم که به تمام و کمال، برای ما محفوظ اند.

از موضع افغانی و اسلامی دکتور اشرف غنی احمدزی، حمایت می کنیم. بایسته است مقال اصلیت، شرافت و شخصیت هایی را که دشمنان بی چاره ی ما را در ناتوانی های آنان زبون ساخته است تا همواره روی

افغان نامه: نوشته ی مصطفی عمرزی

۱۲۹ /

گذشته هایی موج سواری کنند که گویا تمدن کنونی، فقط با عبور از روی لاش آبایی آنان میسر شده، احترام بگذاریم.
بهرتر است مقال خویش را با سوء برداشت و جعلیات تاریخی عوض نکنیم. ما در قرن بیست و یک زنده گی می کنیم. بنابراین، هیچ نیازی به گرز، سوته، رستم و سهراب خر-آسانی و فارسی نداریم.



افغان نامه: نوشته ی مصطفی عمرزی

۱۳۰ /



معرفی مصطفی «عمرزی» (نویسنده، پژوهشگر و روزنامه نگار)

- متولد ۲ عقرب سال ۱۳۶۲ در کابل.
- فارغ از «لیسه ی عالی استقلال» در سال ۱۳۷۸.
- فارغ به سویه ی دیپلوم از بخش «رادیو و تلویزیون» پوهنځی ژورنالیزم پوهنتون کابل در سال ۱۳۸۲.
- دارنده ی گواهینامه ی «گزارشگر انتخابات» از پروژه های آموزشی شبکه ی جهانی BBC.

تجربیات کاری:

عضو شورای مرکزی، گزارشگر، خبرنگار، روزنامه نگار، مدیر مسوول نشریه، همکار قلمی، مصحح، نویسنده، تهیه کننده، کارگردان، مسوول ارزیابی نشرات، مسوول طرح و ارزیابی و مسوول واحد فرهنگی در نهاد ها و رسانه هایی چون اتحادیه ی ملی ژورنالیستان افغانستان، اتحادیه ی ملی ژورنالیستان و خبرنگاران افغانستان، انجمن شاعران و نویسندگان افغانستان، هفته نامه ی «قلم»، تلویزیون «۱»، رادیو و تلویزیون «باختر»، فصلنامه ی «بنیان اندیشی» (منتشره در جمهوری اسلامی ایران)، روزنامه ی «سرخط»، مجله ی «اوربند»، گاهنامه ی «تحریک»، وب سایت «تپول افغان»، وب سایت «تپول

افغان نامه: نوشته ی مصطفی عمرزی

۱۳۱ /

افغانستان»، وب سایت «دعوت میدیا ۲۴»، وب سایت «تاند»، وب سایت «روهی»، وب سایت «حقیقت»، وب سایت «دانشنامه ی افغان» و واحد تولید «آمو فلم».

آفرینش های کاری- فرهنگی

برنامه ها و فلم های مستند تلویزیونی:

۱- برنامه ی مستند تاریخی «یک سده فراز و نشیب» در تلویزیون «باختر»: ۱۴ قسمت ۲۴ دقیقه یی.

۲- برنامه ی مستند تاریخی «آینه ی تاریخ» در تلویزیون «باختر»: ۱۸ قسمت ۲۴ دقیقه یی.

۳- برنامه ی مستند ادبی «نای» در تلویزیون «باختر»: ۲۰ قسمت ۲۴ دقیقه یی.

۴- فلم مستند «۲۶ سرطان» در تلویزیون «باختر»: ۲۴ دقیقه.

۵- فلم مستند «پژواک کوهسار» (پیرامون زنده گی مرحوم فقیر فروزی) در تلویزیون «باختر»: ۴۰ دقیقه.

تخلیقات:

۱- صحبت های مغاره نشینان (طنزی)- منتشر شده است.

۲- افغانستان و بازار آزاد (سیاسی- اجتماعی)- منتشر شده است.

۳- مرز و بوم (تاریخی).

۴- چهار یادواره (معرفی چهار فرهنگی افغان)- منتشر شده است.

۵- سخن در سخن (معرفی کتاب ها).

۶- یک قرن در تاریخ و افسانه (تاریخ تحلیلی و شفاهی افغانستان از ۱۹۰۰ تا ۲۰۰۰ میلادی)- منتشر شده است.

۷- افغان نامه (مشاهیر افغان)- منتشر شده است.

۸- پشتون ها (تحلیلی)- منتشر شده است.

۹- رسانه ها، مدیریت و نوسان ها (رسانه یی).

افغان نامه: نوشته ی مصطفی عمرزی

۱۳۲ /

- ۱۰- در هرج و مرج زیستن (سیاسی - اجتماعی).
- ۱۱- تاریخ عمیق (طنزی).
- ۱۲- اندیشه در بستر سیاست و اجتماع (مقالات منتشره در روزنامه ی سرخط) - منتشر شده است.
- ۱۳- با زبان دری (تحقیقی - تحلیلی) - منتشر شده است.
- ۱۴- روزگار (نوستالژی).
- ۱۵- پاسخ (واکنش ها).
- ۱۶- تامل و تعامل فرهنگی (فرهنگی).
- ۱۷- ارتجاع و مرتجع (انتقادی).
- ۱۸- سیر فرهنگی (فرهنگی).
- ۱۹- پی آمد تصویر (فلم و سینما).
- ۲۰- در منظر بیگانه (تحلیلی).
- ۲۱- ذهنیت متنازع (ابراز نظر).

جزوه ها:

- ۱- به رنگ آبی (زنده گی شهید مینا).
- ۲- مردی از سرزمین آزاده گان (زنده گی و برنامه ی انتخاباتی محمد شفیق گل آقا شیرزی).
- ۳- محمد نادر «نعم» (زنده گی و برنامه ی انتخاباتی محمد نادر نعیم).

تالیفات:

- ۱- هنر در سینمای افغانان (فلم هنری سینمایی افغانستان از ۱۳۲۷ تا امروز) - منتشر شده است.

گردآوری ها:

- ۱- زمانی که مفاخر ناچیز می شوند (تنقید تاریخی) - منتشر شده است.

افغان نامه: نوشته ی مصطفی عمرزی

۱۳۳ /

۲- حقیقت خورشید (پیرامون کلمات افغان و افغانستان) - منتشر شده است.

۳- در جغرافیای جهان سوم (بررسی ستم ملی و ستیز قومی در ایران).

۴- در متن مدعا (اهل سنت در جمهوری اسلامی ایران).

۵- نگرش نو بر شاهنامه و فردوسی (تنقید فردوسی و شاهنامه) - منتشر شده است.

۶- مُنحَنِ تاریخ (تنقید کوروش و سلسله ی هخامنشی) - منتشر شده است.

۷- آریایسم (تنقید پدیده ی آریایی) - منتشر شده است.

۸- پور خرد (معرفی زنده یاد استاد ناصر پورپیرار) - منتشر شده است.

۹- دری افغانی (پیرامون زبان دری و ویژه گی های آن) - منتشر شده است.

۱۰- آیین های سخیف (تنقید ادیان زردشتی، مزدکی و مانوی) - منتشر شده است.

۱۱- کتاب نامه ی من (پیرامون زنده گی و کارنامه ی مصطفی عمرزی).

۱۲- پندار ستمی (تنقید و بررسی پدیده ی معروف به ستمی).

۱۳- آرکایسم (تنقید باستانگرایی) - منتشر شده است.

۱۴- معنی (گزیده هایی از سخنان اندیشمندان).

۱۵- محوطه ی سیاه (تبیین و بررسی فارسیسم).

۱۶- رسالت ملی (کارنامه ی محمد طارق بزگر).

ترجمه ها:

۱- تا حصار پنتاگون (سفرنامه ی واشنگتن): محمد اسماعیل «یون» - منتشر شده است.

۲- رسانه های کنونی افغانی: محمد اسماعیل «یون» - منتشر شده است.

افغان نامه: نوشته ی مصطفی عمرزی

۱۳۴ /

- ۳- ساختار هندسی شعر پشتو: محمد اسماعیل «یون»- منتشر شده است.
- ۴- انگیزه های فرار نخبه گان حرفه یی از افغانستان: محمد اسماعیل «یون»- منتشر شده است.
- ۵- تخت دهلی را فراموش می کنم (سفرنامه ی هند): محمد اسماعیل «یون»- منتشر شده است.
- ۶- افغانستان در پیچ و خم سیاست: محمد اسماعیل «یون»- منتشر شده است.
- ۷- اگر جهانیان شکست بخورند؟: محمد اسماعیل «یون»- منتشر شده است.
- ۸- درست نویسی پشتو: محمد اسماعیل «یون»- منتشر شده است.
- ۹- فقر فرهنگی: محمد اسماعیل «یون»- منتشر شده است.
- ۱۰- در قلب کرملین (سفرنامه ی مسکو): محمد اسماعیل «یون»- منتشر شده است.
- ۱۱- مشی «تحریک ملی افغانستان»- در اختیار «د افغانستان ملی تحریک»، قرار داده شده است.
- ۱۲- اساسنامه ی «روند ملی جوانان افغان»- در «اختیار روند ملی جوانان افغان»، قرار داده شده است.
- ۱۳- اساسنامه ی «انجمن پیشرفت و رفاه زنان افغان»- در اختیار این نهاد، قرار داده شده است.
- ۱۴- اساسنامه ی «حزب حرکت مردمی افغانستان»- در اختیار این حزب، قرار داده شده است.
- ۱۵- مرانامه ی «حزب حرکت مردمی افغانستان»- در اختیار این حزب، قرار داده شده است.
- ۱۶- ناگفته های ارگ: محمد اسماعیل «یون».

همکاری های فرهنگی با دیگران در تهیه ی کتاب ها، فلم ها و برنامه ها

افغان نامه: نوشته ی مصطفی عمرزی

۱۳۵ /

کتاب ها و نشریات:

«سایه بان بی سایه»، «تحقیقی پیرامون سوابق تاریخی و موقف حقوقی قرارداد و خط دیورند»، «پشتونستان»، «پژواک؛ زنده ی جاویدان است»، «منار نجات»، «حکمت انگلیس در سیستان»، «زنده گی امیر دوست محمد خان- جلد اول» و «پیروزی» (راجع به احمد یاسین سالک قادری).

فلم ها و برنامه های تلویزیونی:

«مستند باختر» (برنامه ی تاریخی)، «برنامه ی اجتماعی «همتا»، «بازتاب اعتماد مردم» (سلسله ی انتخاباتی) و «شهید ملت» (مستند زنده گی شهید عبدالحق).
تأییدات فرهنگی - مدنی:

- ستایشنامه ی «پوهنځی ژورنالیزم» پوهنتون کابل در سال ۱۳۸۲ش.
- ستایشنامه ی «مجمع صلح افغانستان» در سال ۱۳۸۶ش.
- ستایشنامه ی «شورای ژورنالیستان افغانستان» در سال ۱۳۹۳ش.
- ستایشنامه ی «مشرانو جرگه ی افغانستان» در سال ۱۳۹۶ش.



Mustafa Omarzai

Reflecting the personality, life, and reports a number of elite Afghan

AfghanLetter

Get more e-books from www.ketabton.com
Ketabton.com: The Digital Library